

آداب و اعمال روز غدیر

عید غدیر خم از با فضیلت ترین و مهمترین اعیاد اسلامی است (عید غدیر). برای ارج نهادن به این روز بزرگ که عید ولایت و رهبری و روز اکمال دین و اتمام نعمت است، اعمال و آدابی است که انجام آنها این روز را متمایز و به یادماندنی می سازد. برخی از اعمال و آداب این روز عبارت است از:

عید گرفتن و جشن و شادی، تبریک و تهنیت گویی به یکدیگر، روزه گرفتن، به دیدار یکدیگر رفتن، وسعت و گشایش به خانواده دادن، احساس و نیکی و صدقه، خواندن نماز و دعاها، مخصوص آن روز، غسل کردن، لباس تمیز و فاخر پوشیدن، عطر زدن و ... که در کتب دعا و آداب، به طور مفصل آمده است. حسن بن راشد در روز غدیر خدمت امام صادق (ع) رسید. حضرت برای او از فضیلت عید غدیر فرمود. وی پرسید: در این روز چه باید بکنیم؟ فرمود: روزه بگیر، بر محمد و اهل بیت او بسیار صلوات بفرست و به درگاه الهی از آنان که به این خاندان ستم کردند تبری بجوی، همانا پیامبران اوصیای خود را سفارش می کردند روزی را که وصی در آن برگزیده و تعیین می شد عید بگیرند. پرسید: ثواب روزۀ آن چیست؟ فرمود: برابر روزۀ شصت ماه است.

علی (ع) توصیه می فرمود که در روز غدیر، به برادران خود نیکی کنید، به خانواده وسعت بخشید و خرج کنید و اظهار شادی و ابراز شادمانی کنید. امام صادق (ع) فرمود: «هُوَ يَوْمٌ عِبَادَةٌ وَ شُكْرٌ وَ لَهُ وَ سُرُورٌ لِمَا مَنَّ اللَّهُ بِهِ عَلَيْكُمْ مِنْ وَلايَتِنَا، فَإِنِّي أُحِبُّ لَكُمْ أَنْ تَصُومُوهُ».

روز غدیر روز عبادت و نماز و سپاسگذاری و حمد به درگاه خدا و روز شادمانی است، به خاطر منّتی که با ولایت ما خداوند بر شما نهاد. من دوست دارم که شما این روز را روزه بگیرید. حضرت امام رضا (ع) را در روز عید غدیر دیدند که جمعی از اصحاب ویژه در محضرش بودند حضرت آنان را برای افطار نگه داشت و به خانه های آنان گندم و هدایا و خلعتها و کفشها و انگشترهایی فرستاد و حال و روز آنان را دگرگون ساخت و برای آنان از فضیلت و سابقۀ این روز فرمود. گرامیداشت این روز و توجه بیشتر به خدا و شکر بر نعمت ولایت و اهتمام ورزیدن به این موسم عظیم و عید بزرگ، از توصیه های اکید پیامبر و امامان است و شیعه را می سزد که در احیای این روز و تعظیم شعائر، بیشتر بکوشند.

یکی از محققان با عنوان «فقه غدیر»، اعمال و آداب ویژه این روز را به ترتیب الفبا ۳۶ مورد ذکر کرده که خلاصه آنها از این قرار است:

افطاری دادن، برادر شدن، بیزاری جستن، پوشیدن لباس پاکیزه و نو، تبریک و تهنیت، تبسم، توسعه زندگی، جشن گرفتن، حمد کردن، دعا، دید و بازدید، روزه، زیارت، زینت، شادی کردن، شکر گزاری، صدقه دادن، صلوات فرستادن، طعام دادن، عبادت، عطر زدن، عمل صالح انجام دادن، غسل کردن، قضای حوائج مؤمنان، کمک کردن، گذشت و آشتی کردن، گشاده رویی، مساوات، مصافحه، مهربانی و عطف، مهمان کردن، نماز، نیکی و احسان، وام گرفتن برای کمک به دیگران، هدیه دادن و همایش.

عید غدیر، غدیرخم، حدیث تهنیت، زیارت امیرالمؤمنین در روز غدیر

آل بویه

از خاندان های ایرانی شیعی که دولت تأسیس کردند و به ترویج مذهب شیعه و رسمیت دادن به مراسم و شعائر مذهبی شیعه پرداختند، در ده روز محرم عزاداری امام حسین (ع) را علنی و با شکوه برگزار می کردند و مراسم جشن عید غدیر را باتشریفات خاصی در بغداد برپا می کردند. این خاندان به دیالمه و دیلمیان نیز معروفند (دیلم در مناطق کوهستانی گیلان است). علی و حسن فرزندان «بویه» دولت شیعی تشکیل داده، از ایران به عراق رفتند و خدمات بسیاری به مکتب اهل بیت داشتند و آثار فراوانی از خود به جای گذاشتند. ابن ابی الحدید نقل می کند که علی (ع) در سخنی به حکومت رسیدن سه نفر از دیلمان را (معزالدوله، رکن الدوله و عمادالدوله) را پیشگویی کرده بود.

حکومت آل بویه ۱۲۰ سال طول کشید (از ۳۰۱ تا ۴۲۰ ق) و در این مدّت با عالمان بزرگ شیعه همچون شیخ صدوق، شیخ مفید، شیخ طوسی، سید رضی، سید مرتضی و ابن جنید، روابط خوبی داشتند.

آل عبا — اصحاب کساء

آل علی (ع)

فرزندان علی بن ابی طالب و دودمان پاک امیرالمؤمنین (ع) به «آل علی» معروفند. در منابع تاریخی نیز مکرّر از اولاد آن حضرت و هاشمیان با این تعبیر به کار رفته است. در مثل های فارسی هم «با آل علی هر که در افتاد، ور افتاد» رایج است. اصطلاح «آل علی» در متون روایی هم دیده می شود. نقل شده وقتی بنا شد به امر خدا درهای خانه های همه به مسجد پیامبر بسته شود مگر در خانه علی (ع)، در مسجد خطاب به مسلمانان حاضر چنین ندا دادند: همه از مسجد خارج شوند، مگر آل رسول و آل علی. پیامبر اکرم (ص) در حدیثی توصیه می فرماید که فرمان خدا را در یاد کرد محمد و علی و آل آن دو اطاعت کنید، که آل علی در کنار آل محمد و علی و آل آن دو آمده است. در رجز یکی از شهدای کربلا به نام انس بن حارث کاهلی، آل علی در مقابل آل زیاد مطرح شده و آن پیرو خدا و این پیرو شیطان قلمداد شده است:

آن زیاد شیعه الشیطان

آل علی شیعه الرّحمان

حضرت امام خمینی (ره) نیز در تبیین ارزش شهادت، بر این تعبیر اشاره دارد که: «خط سرخ شهادت، خط آل محمد و علی است...». «آل علی»، نسل پاک، انقلابی، ظلم ستیز و پرشوری است که پیوسته با الهام از روح ابوطالب و روح حضرت علی (ع)، در تاریخ بر ضدّ امویان و عباسیان قد برافراشته اند و در ادامه «راه علی»، مکتب اهل بیت عصمت را رواج داده اند. امروز نیز، پیروان امیرالمؤمنین و وفاداران به ولایت علوی و خاندان پیامبر، آل علی به شمار می روند و فرزندان فکری و روحی آن امام متّین اند.

اهل بیت، آل الله، فرزندان علی (ع)

آل محمد (ص)

آل هر کس به ذریه و نسل و فرزندان او گفته می شود. آل محمد (ص) نیز ذریه و عترت آن حضرت است. امام صادق (ع) ذریه محمد را آل او دانسته و امامان را اهل او شمرده است. آل، درباره کسانی به کار برده می شود که مخصوص و متصل به یک شخص اند، یا از روی قرابت و خویشاوندی، یا از روی موالات. آل پیامبر، خویشاوندان اویند. هر آل نبی، امت نبی هست، اما هر امت نبی، آل او نیست. «آل الرجل، أهله و عیالُه و أتباعُه». به گروه، خاندان و فرزندان هر کس آل او گفته می شود. در قرآن نیز آل موسی، آل فرعون، آل ابراهیم، آل داود، آل یعقوب و ... به کار رفته است.

وقتی «آل محمد» گفته می شود، عترت پاک پیامبر و خاندان آن حضرت مورد نظر است که از آنان به «اهل بیت» هم تعبیر شده است. آل محمد و عترت اهل بیت، شامل همسران آن حضرت نمی شود. وقتی آیه تطهیر درباره اهل بیت نازل شد، ام سلمه همسر پیامبر پرسید: آیا من از اهل تو نیستم؟ فرمود: تو به سوی نیکی و خیری، لیکن اهل بیت من اینان (علی، فاطمه، حسن و حسین) هستند. وقتی پیامبر درباره اهل بیت خویش سفارش می کرد، پرسیدند: اهل بیت تو کیانند؟ فرمود: «علی و سبطای و تسعّه من ولد الحسین ائمّه اُمتاء معصومون، ألا ائهم اهل بیته و عترته من لحمی و دمی»، اهل بیت من علی (ع) و دو نوه ام و نه امام از فرزندان حسین (ع) اند، امامان امین و معصوم، اینان اهل بیت و عترت منند، از گوشت و خون من.

آهن گداخته

نمونه ای از عدل علوی و تقوای مالی نسبت به بیت المال، در ماجرای درخواست عقیل از برادرش علی بن ابی طالب (ع) می باشد که از بیت المال سهم بیشتری به او بدهد تا بر کودکان گرسنه اش برساند. امیرالمؤمنین هم آهنی را در آتش داغ کرد و آهن گداخته را به دست عقیل نزدیک کرد (عقیل آن هنگام که نابینا بود) عقیل ضجه ای کشید و نالید. امام فرمود: آیا از آهنی که انسانی به بازیچه آن را گرم کرده می نالی، اما می خواهی مرا به سوی آتش گدازانی که خدای جبار برافروخته است بکشانی؟ و حاضر نشد از بیت المال، مالی افزون بر سهمش به او بدهد، با آنکه برادرش بود و نیاز داشت و علی (ع) هم صاحب اختیار بیت المال و پیشوای مسلمانان بود. خود امیرالمؤمنان این ماجرا را نقل می کند و در پایان می فرماید: اگر اقالیم هفتگانه را به من بدهند تا به ستم، پوست جوی از دهان مورچه ای بگیرم چنین نخواهم کرد.

حکومت علوی، عدل علی (ع)، عدالت.

آیات برائت ابلاغ آیات برائت

آیات غدیر

آیه هایی که مستقیماً به واقعۀ غدیر خم و ابلاغ پیام الهی مبنی بر تعیین امیرالمؤمنین (ع) به امامت مسلمین مربوط می شود، یا آیه ای که گویای ولایت امیرالمؤمنان و اهل بیت و فضایل خاندان رسالت است. تک تک برخی از این آیه ها در همین کتاب در جای خود مورد بحث قرار گرفته است، همچون: آیۀ اکمال دین، آیۀ اولی الامر، آیۀ تبلیغ، آیۀ تطهیر، آیۀ ولایت، آیۀ اهل ذکر و ...

آیۀ انذار ← حدیث یوم الدار

آیۀ اولی الامر

از محوری ترین آیات امامت در نگاه شیعی این آیه است: «یا ایها الذین آمنوا أطیعوا اللهَ و أطیعوا الرسولَ و اولی الامرِ منکم...». ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا اطاعت کنید و از پیامبر و اولی الامر (صاحبان فرمان) از خودتان اطاعت کنید. قرآن در کنار اطاعت از خدا، اطاعت مطلق از پیامبر و اولی الامر را واجب کرده است. از آنجا که خداوند به اطاعت از کسی که اهل خطا و گناه باشد فرمان نمی دهد، بر این آیه نیز برای عصمت انبیاء و امامان استدلال شده است. نمی توان مصداق اولی الامر را همۀ کسانی دانست که فرمان و حکومت و قدرت را در اختیار دارند، بلکه باید دارای مقام عصمت باشد که شیعه، آن را در امامان دوازده گانه می داند. علامۀ مجلسی هم بر همین نکته تأکید دارد و دستور به اطاعت مطلق را دلیل آن می داند که مصداق آن ائمه معصومند، نه امرا و کسانی که حرف و عملشان متفاوت است.

امام صادق (ع) فرمود: این آیه درباره علی بن ابی طالب و امام حسن و امام حسین (ع) نازل شده است. در روایتی دیگر، اولی الامر را، امام علی، امام حسن، امام حسین، امام سجاد و امام باقر (ع) می شمارد.

ابوبصیر از امام صادق (ع) نیز نقل می کند که آنان، ائمه از فرزندان علی و فاطمه اند، تا روز قیامت. در اینکه مقصود از «اولی الامر» کیست، بحثهای فراوان در کتب کلامی است و برخی اهل سنت آن را مربوط به هر حاکم و زمامداری می دانند که قدرت یابد و با همین عقیده، اطاعت از امویان و عباسیان و همۀ سلاطین جور و حکومت های ناصالح را لازم و قیام بر ضد آنان را ناروا و حرام می شمارند.

آیة اهل ذکر

قرآن کریم می فرماید: اگر نمی دانید، از آگاهان و اهل ذکر بپرسید: «فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ». رجوع به آگاهان و دانایان در هر مسأله ای، امری عقلانی و طبیعی است و رجوع جاهل به عالم مبنای ارتباطات بشری است. علامه طباطبایی می گوید: «آیه اشاره به یک اصل عمومی عقلایی است که جاهل به اهل خبره مراجعه می کند». در امور دین و پیمودن راه سعادت و کسب معارف الهی و یافتن راه خدا و تفسیر کلام الله و دست یافتن به عقاید حقّه، باید به «اهل بیت» رجوع کرد که آگاهترین و دین شناسترین مردمند. امام علی (ع) فرمود: «نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ». اهل ذکر ماییم. امام باقر (ع) نیز در ذیل این آیة کریمه فرمود: «هُمُ الْأَيُّمُةُ مِنْ عِتْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ»، امامان از عترت پیامبر خدا اهل ذکرند.

اگر «ذکر» را به معنای قرآن بدانیم، باز اهل بیت قرآن شناسترین افرادند و آیات کلام الله در این خاندان نازل شده است. در روایات بسیاری توصیه شده است در امور دین، به اهل بیت مراجعه کنید و دین خود را از آنان بیاموزید و از این خاندان با عناوینی همچون: خازنان علم الهی، وارثان علوم پیامبران، داناترین مردم، راستخان در علم، معدن و سرچشمه علوم ودانا به هرچه که بوده و خواهد بود و ... یاد شده است.

این آیه، مرجعیت دینی اهل بیت را تبیین می کند و معیاری برای نقد افکار و اندیشه هاست، چون آنان آموزگاران دین و آگاهان به شریعت الهی اند و از سوی خداوند حجت قرار داده شده اند. بنابراین، آیه می تواند مورد استناد درباره امامت و رهبری هم باشد چون اهل بیت، به عنوان آگاهترین انسانهایی که وارث علم و حکمت پیامبر دانا به قرآن و شریعت اند، باید در مصدر حکومت و ولایت قرار گیرند و جلوی بدعتها و انحرافات را بگیرند و کلامشان «فصل خصومت» کند.

آیات غدیر

آیة تبلیغ

در آخرین سال عمر پیامبر و در سفر حجه الوداع، هنگام بازگشت از حج در جحفه و محل غدیر خم، آیه ای نازل شد و پیامبر خدا را مأمور به تبلیغ پیامی از سوی خدا به مردم کرد، پیام مهمی که اگر رسول خدا آن را نمی رساند، رسالت الهی را انجام نداده بود و آن پیام وصایت و خلافت علی (ع) پس از پیامبر بود. این آیه که به آیة تبلیغ معروف است، چنین است: « يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ، إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ».

به اجماع مفسران شیعه و روایات اهل بیت و مورخان شیعی، این آیه درباره امامت علی (ع) نازل شده و از دلائل عمده اثبات امامت آن حضرت است. هرچند اهل سنت کوشیده اند در تأویل معنای آیه با تردید و تشکیک در مکان و زمان نزول آیه، آن را از حجیت و سندیت بیندازند، اما دلائل و نقلها به حدّ تواتر است و آن قدر زیاد است که هر تردیدی را از بین می برد. علامه امینی با نقل این واقعه و نزول آیه و خطبۀ پیامبر در غدیر و حوادث مربوط به آن از ۱۱۰ نفر از صحابه و ۸۴ نفر از تابعین و ۳۵۶ نفر از روایات اهل سنت در طول چهارده قرن یاد کرد از مؤلفانی که درباره حدیث غدیر، تألیف مستقلی داشته اند، جای هیچ تردیدی را باقی نمی گذارد.

پیامبر خدا با آنکه در طول ۲۳ سال، بارها موضوع ولایت و وصایت علی (ع) را مطرح کرده بود، اما از واکنش منفی و مخالفت های سران قریش نسبت به اعلان عمومی آن بیمناک بود. آنچه در آیه تضمینی بر نگهداری پیامبر از آن خطرها و بیمها دارد «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» اشاره به همین نکته است.

رسول خدا(ص) در اجرای این فرمان الهی، در غدیر خم در حضور جمعیتی بیش از صد هزار از مسلمانان که از حجه الوداع بر می گشتند، ضمن خطبه ای بلند، آن حضرت را به امامت مسلمین منصوب کرد و از مردم خواست به خیمه علی (ع) بروند و به او به عنوان امیر المؤمنین، سلام و تحیت بگویند. هرچند این روشن ترین واقعه و قطعی ترین سند را برای خلافت علی (ع) نادیده گرفتند و پس از وفات پیامبر، در سقیفه گرد آمدند و در یک انتخاب ناقص، دیگری را به خلافت برگزیدند.

نزول آیة «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...» (مائده/۳) پس از پایان مراسم غدیر، بر اهمیت نقش امامت در فرهنگ دینی و تداوم خط رسالت گواه است.

غدیر خم، حجه الوداع، حدیث غدیر، آیة اكمال دین، خطبه غدیریه، امامت، تشیع.

آیة تطهیر

آیه تطهیر، هم دلیل بر عصمت اهل بیت و ائمه است، هم دلیل بر امامت علی(ع) و ائمه دیگر.

آیه چنین است: «إِنَّمَا يَرِيذُ اللَّهُ لِيَذْهَبَ عَنْكُمْ الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»، خداوند اراده کرده است که از شما خاندان، پلیدی را ببرد و شما را به نحو کامل پاک سازد. این اراده، اراده تکوینی خداوند است که موهبت «عصمت» را می رساند.

از آنجا که این فضیلت مهم برای خاندان پیامبر مورد تصریح قرآن قرار گرفته است، معاندان و حسودان و مخالفان اهل بیت، تلاش بسیار کرده اند که آن را از اعتبار بیندازند و بحث های فراوان کرده اند که مقصود از «اهل بیت»، زنان پیغمبر است، یا پیامبر و همسران اوست و اینکه معنای تطهیر چیست. اما قول راست آن است که آیه درباره پیامبر، حضرت فاطمه، حضرت علی و حسنین(ع) نازل شد که رسول خدا آنان را زیر کسا و عبایی جمع کرده بود و از خدا خواست که: «اللَّهُمَّ هَوِّاْءِ أَهْلِ بَيْتِي وَ خَاصَّتِي، فَأَذْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا» (با عبارات دیگری که در منابع به صورتهای مختلف آمده است). روایان بسیاری نزول آیة تطهیر را درباره اصحاب کساء و پنج تن پاک، نقل کرده اند و علمای اهل سنت نیز به صحت حدیث کساء اعتراف دارند.

در موارد متعددی نیز برای بیان فضیلت اصحاب کساء خاندان پیامبر، به این آیه احتجاج و استدلال شده است.

این افتخار و فضیلت ابدی، برای شیعیان نیز مایه افتخار است که پیرو امامانی اند که خداوند آنان را از هر خطا و گناهی پاک و مصون داشته است. در زیارت جامعه می خوانیم: «عَصَمَكُمُ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ وَ أَمَنَكُمُ مِنَ الْفِتَنِ وَ طَهَّرَكُمُ مِنَ الدَّنَسِ وَ أَذْهَبَ عَنْكُمُ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَكُمُ تَطْهِيرًا». پیامبر خدا (ص) نیز فرمود: «نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ طَهْرَهُمُ اللَّهُ» خود این طهارت و عصمت از گناه، دلیل آن است که خداوند، اطاعت آنان را واجب ساخته است.

اصحاب کساء، اهل بیت.

آیة سَأَلْ سَائِلُ

از دلایل حقانیت علی(ع) و غدیر، نزول عذاب بر نعمان بن حرث است که روز غدیر، از خدا خواست اگر آنچه محمد(ص) درباره ولایت امیر مؤمنان می گوید حق و از جانب خداست، سنگی از آسمان بر سرش فرود آید. همان دم سنگی آمد و او را کشت و این آیه نازل شد: (خواهنده ای درخواست عذابی حتمی کرد، عذابی از سوی خدای صاحب والایی ها که بر کافران نازل شود و کسی نتواند جلوی آن را بگیرد).

نیز روایت شده آنکه عذاب را برای کافران از خدا طلبید، پیامبر بود. نام آن شخص، نضر بن حارث و حارث بن نعمان و جز اینها هم ذکر شده است.

آیة ليله المبيت _____ ليله المبيت

آیة مباحله

آیه ای که اشاره به مباحله پیامبر اسلام با نصاری نجران دارد (مباحله) آیه از فضایل حضرت امیر(ع) و از دلایل امامت او به شمار می رود که در آن، از حضرت علی (ع) به عنوان جان پیامبر یاد شده است. متن آیه چنین است: «فَمَنْ جَاءَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»، هر کس درباره دین پس از علمی که تو را آمد، با تو احتجاج کرد، بگو بیایید فرزندان ما و فرزندان شما، زنان ما و زنان شما و جانهای ما و جانهای شما را فراخوانیم، سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم. پیامبر در این ماجرا، حسن و حسین، فاطمه زهرا و حضرت علی (ع) را به میعاد مباحله آورد. با آنکه تعبیر «جانهای ما» جمع است، ولی وقتی رسول خدا علی (ع) را همراه خود آورد، او به منزله جان محمد (ص) محسوب شده است و جایگاه والای او را نزد خدا و پیامبر و افضلیت او را بر صحابه دیگر نشان می دهد.

اصل این واقعه قطعی است و سندی بر حقایق اسلام است. تفصیل آن واقعه و کیفیت استدلال به آن و اسناد واقعه در کتب مفصل آمده است. در ادبیات شعری، با عنوان «جان پیامبر» و نفس او و به یکی بودن این دو جان عزیز اشارات فراوان شده است.

بارها گفت محمد که علی جان من است هم به جان علی و جان محمد صلوات

در یکی از قصاید زیبای عمان سامانی نیز چنین آمده است:

بزرگ مایه ایجادِ قادرِ ازلی ز نور پاکِ جمالِ محمد است و علی

دو دست کار کنند این دو دستیار وجود از این دو دست، قوی، دستگاه لم یزلی

به صورتند دو، لیکن به معنی اند یکی مبین شان دو، که باشد دویینی از جولی

مباحله

آیة منذر و هادی

در آیه ۷ سوره رعد آمده است: «أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»، ای پیامبر، تو تنها بیم دهنده ای و هر قومی را هدایتگری است. در اینکه «هادی» در آیه چه معنی دارد، نقلها و حدیث های مختلفی است. از جمله آنکه پیامبر خدا (ص) پس از نزول این آیه فرمود: «أَنَا الْمُنْذِرُ وَ عَلِيُّ الْهَادِي مِنْ بَعْدِي، یا علی! پکته یهتدی المهدتون»، من منذر و علی هادی است. ای علی، هدایت یافتگان به سبب تو راه هدایت را می یابند.

در روایات بسیاری، علی(ع) و امامان دیگر، به عنوان هدایتگران جامعه معرفی شده اند. به این آیه نیز برای اثبات امامت امیرمؤمنان استدلال و استناد شده است و کلام پیامبر در «هادی» دانستن حضرت علی(ع)، در منابع بسیاری از اهل سنت و شیعه نقل شده است.

امام صادق (ع) فرمود: هر امامی هادی مردم قرنی است که در میان آنان به سر می برد و برای هر زمانی از میان ما هادی وجود دارد که مردم را به دین پیامبر خدا هدایت می کند، پس از پیامبر، هدایتگران علی (ع) و یکایک اوصیای پس از اویند. به اینگونه احادیث، بر امامت و پیشوایی اهل بیت (ع) استدلال شده است.

آیة مودت

آیه ای که اجر رسالت پیامبر خدا(ص) را مودت خویشاوندان آن حضرت بیان می کند: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى». پس از نزول این آیه، وقتی از پیامبر پرسیدند مقصود از این قربی کیانند؟ فرمود: علی، فاطمه و دو فرزند او. مهرورزی نسبت به خاندان پیامبر و مودت اهل بیت، هم تشکر از زحمات پیامبر در ادای رسالت الهی و هدایت مردم به دین خداست، هم عامل گرایش به خوبی ها و فضیلت ها از طریق این الگوهای کمال است. اهل بیت، پیوسته به این آیه استناد می کردند تا امت را نسبت به ادای حق آنان یادآوری کنند. پیامبر نیز فرموده است: فرزندان خود را با محبت خاندان من تربیت کنید: «ادَّبُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى حُبِّ أَهْلِ بَيْتِي وَ الْقُرْآنِ». این مودت، مایه نجات انسان در آخرت و نشانه پاکی مولد و رحمت و لطف الهی به دوستداران این خاندان است. در اهمیت آن همین بس که پاداش رنجها و زحمات پیامبر در طول دعوت الهی خویش قرار داده شده است و طبعاً ثمرات آن هم به امتی برمی گردد که چنین برخورد حق شناسانه ای نسبت به صاحب دعوت محمدی دارند.

مخالفان در همین آیه نیز نسبت به مدلول و مفهوم آن مناقشات و شبهاتی دارند تا از ارزش این منقبت بکاهند. بزرگترین ابزار مودت نسبت به این خاندان، پذیرش رهبری و امامت آنان و مقدم داشتن ایشان بر دیگران و حجت شمردن قول و فعل آنان است و وقتی مودت، واجب الهی باشد، اطاعت نیز تکلیف الهی است و شایستگی و برتری همه جانبه آنان معیار لزوم این اطاعت است. پس آیة مودت، از پشتوانه ها و دلایل امامت ائمه نیز محسوب می شود، چون مودت تنها محبت قلبی نیست، بلکه فرمانبرداری محبانه و اطاعت مطلق از مقام ولایت آنان است و تنها یک امر تشریفاتی و اخلاقی نیست، بلکه یک فرضیه الهی است. امام باقر(ع) درباره این آیه و مودت ذی القربی می فرماید:

«هِيَ وَاللَّهِ فَرِيضَةٌ عَلَى الْعِبَادِ لِمُحَمَّدٍ (ص) فِي أَهْلِ بَيْتِهِ».

تولای شما فرض خدایی است قبول و رد آن مرز جدایی است

دیانت بی شما کامل نگردد بجز با مهرتان دل، دل نگردد

هر آن کس را که در دین رسول است ولایت مَهر و امضای قبول است

حب علی (ع) ، ذوی القربی، اهل بیت.

آیة ولایت

آیة ولایت بیانگر ولایت خدا و رسول و برخی از مؤمنان است که در حال رکوع، زکات و صدقه می دهند و چون طبق نقل متواتر، آنکه در حال رکوع در مسجد به فقیری که درخواست کمک کرد، انگشتر خود را بخشید امیرالمؤمنین (ع) بود و پس از این انفاق خالصانه، این آیه بر پیامبر نازل شد، از آیات خاص امامت و ولایت علی (ع) به شمار می رود. متن آیه چنین است: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا، الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ».

درباره شأن نزول آیه، مفاد و مدلول آیه، دلالت آن بر امامت امیرالمؤمنین، مناقشات مضمونی و سندی روایات آن، شبهات وارده بر اصل حادثه انفاق انگشتر در نماز و رد آنها، بحث های فراوانی است که در کتب مفصل تر آمده است. به نقل میرحامد حسین، روایت را ۱۸ نفر از صحابه و تابعین و ۶۳ نفر از علما و روایان اهل سنت در آثار خود نقل کرده اند. در اشعار عربی و فارسی هم به این منقبت اشاره شده است.

خاتم بخشی

ائمه اثنی عشر

یعنی امامان دوازده گانه. شیعه اثنی عشری معتقد به امامت دوازده امام معصوم است که اولین آنان علی (ع) و آخرینشان امام مهدی (عج) است، شیعه دوازده امامی. عدد دوازده برای ائمه، از زبان حضرت رسول بیان شده است و این که همه از قریش و از عترت پیامبرند. در این زمینه احادیث متعددی از امامان نیز روایت شده است. حضرت باقر(ع) فرمود: «الْإِثْنَا عَشَرَ الْإِمَامِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، كُلُّهُمْ مُحَدَّثٌ مِنْ وَوَلِدِ عَلِيٍّ...». جابر بن عبد الله انصاری می گوید: خدمت حضرت فاطمه (س) رسیدم، در برابرش لوحی بود که نام اوصیا از فرزندان در آن بود، شمردم دوازده نفر بودند. آخرینشان «قائم» بود، سه محمد و سه علی بود.

امام باقر(ع) فرمود: ما دوازده امامیم، حسن و حسین، سپس نه امام از فرزندان حسین (ع) از آن جمله اند. هرچند در مذهب شیعه هم فرقه هایی به وجود آمد و شیعه هفت امامی، چهار امامی هم داریم، لیکن فرقه ای که کاملتر و به هدایت نبوی نزدیک تر است، معتقدان به دوازده امام اند.

حضرت رسول (ص) فرمود: «الْأَيُّمُ هُ مِنْ بَعْدِي إِثْنَا عَشَرَ، أَوْلَهُمْ أَنْتَ يَا عَلِيُّ، وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ وَ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ (تعالی ذِكرُهُ) عَلِيٌّ يَدِيهِ مَشَارِقُ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبُهَا». امامان پس از من دوازده نفرند، اولین آنان تویی یا علی و آخرینشان قائمی است که خدای متعال به دستان او مشرق و مغرب جهان را می گشاید.

برخی کوشیده اند سخن پیامبر را که فرمود: ائمه دوازده نفرند و همه از قریش اند، بر خلفای حاکم پس از او تطبیق دهند و در حل تناقض این عدد با واقعیت خارجی به تأویلات و تحلیل ها و تطبیق هایی بپردازند، از این رو اقوال علمای اهل سنت در معنای آن به هشت قول می رسد، ولی این عدد، نه با خلفای راشدین منطبق است، نه با خلفای بنی امیه و نه با خلفای بنی عباس، تنها مصداق آن ائمه اهل بیتند. عدد دوازده به این خاطر، رمزی از گرایش شیعی محسوب می شود و قداست دارد و تألیفات متعددی با عنوان «الْأَثْنَا عَشْرِيَه» در موضوعات فقه و اصول، مباحث و مراثی، سنن و فضایل و مواعظ وجود دارد. در سرودن شعر نیز «دوازده بند» از محتشم کاشانی و دیگران با عنایت به این ویژگی است. دوازده برج، دوازده مقام، دوازده منزل، دوازده فلک و... از ترکیبات دیگر این عدد است. در قرآن هم بحث از دوازده برج، دوازده اسباط، دوازده چشمه و دوازده ماه آمده است. این عدد با تعداد حروف «لا اله الا الله» و «محمد رسول الله» و «امیرالمؤمنین» و «علی بن ابی طالب» و «محبهم فی الجنه» و «عدوهم فی النار» هم مطابق است و این از لطائف است.

امامیه، تشیع، غدیر خم.

ابلاغ آیات برائت

از فضایل و ویژگیهای حضرت علی (ع)، خواندن آیات سوره برائت (توبه) در مراسم حج سال نهم هجری در مکه و اجرای مراسم «برائت از مشرکین» توسط آن حضرت است. ابتدا پیامبر (ص) آیات سوره برائت را به ابوبکر سپرد تا برود و در روز عید قربان، در منا در جمع حاجیان بخواند، آیاتی که مضمون آنها اعلام بیزاری خدا و رسول از مشرکین و تعیین ضرب الاجلی چهارماهه برای آنان بود که یا اسلام را بپذیرند، یا

آماده جنگ باشند. پیامبر قطعنامه ای در چهار ماده تنظیم کرد که پس از قرائت آیات سورۀ توبه، بر مردم خوانده شود. جمعی را همراه ابوبکر برای انجام این مأموریت فرستاد. ابوبکر چیزی از مدینه دور نشده بود که از سوی خداوند، پیک وحی آمد و پیام آورد که: این پیام را جز تو یا مردی از تو نباید برساند. آن حضرت، امیرالمؤمنین (ع) را با گروهی اعزام کرد.

انس بن مالک چنین نقل می کند:

مسئولیت مهم ابلاغ پیام برائت از مشرکین و تهدید بت پرستان، شجاعت و قاطعیت و ایمانی می خواست که در وجود علی (ع) تجسم یافته بود. آن حضرت نیز طبق فرمان پیامبر، آیات نخست این سوره و قطعنامه و ویژه را با صدای رسا در منا و جمره عقبه خواند. نتیجه آن هشدار و قطعنامه، برچیده شدن اساس بت پرستی در اواسط سال دهم هجری از سراسر حجاز بود. انجام این مراسم، نشان قدرت و هیمنه و شکوه مکتب توحید بر ضد شرک است و گویای آشتی ناپذیری موحدان و مشرکان.

ابن ابی الحدید

عبدالحمید ابوحامد، از عالمان و محققان معتزلی مذهب اهل سنت (۵۸۶-۵۶۶ق) است که شهرت او به خاطر شرحی است که بر «نهج البلاغه» در ۲۰ جلد نگاشته است. وی در مداین به دنیا آمد، سپس به بغداد رفت. ادیب بود و به مطالعه کتابهای تاریخی و ادبی علاقه بسیار داشت، قصایدی هم در ستایش خاندان پیامبر دارد. سالها اندوخته و آموخته هایش را به درخواست ابن العلقمی (وزیر شیعی مذهب «المستعصم») نگاشت تا این شرح عظیم پدید آمد. بعد تاریخی این کتاب قابل توجه است و این قسمتها به فارسی هم ترجمه شده است. ابن ابی الحدید گرچه شیعه نیست، اما در تفکر کلامی از معتزله است و ارادتی شگرف به علی (ع) دارد.

نهج البلاغه، کتابشناسی نهج البلاغه

ابن تیمیه

نام او «احمد بن عبدالحلیم» است، متولد ۶۶۱ هجری در شهر حران و در گذشته ۷۲۸ هجری در دمشق. وی حنبلی مذهب بود و عقایدی مخالف با باورهای رایج مسلمانان داشت و با همۀ مذاهب عصر خود به مخالفت برخاست و به خاطر عقایدش مورد مخالفت علمای زمان خود قرار گرفت و مدتی هم زندانی و تبعید شد. در بیان عقاید خود گستاخ و جسور بود، مدافع امویان و خوارج و مخالف عقیده به شفاعت و توسل و زیارت قبور اولیا بود و با شیعه دشمنی سرسختی داشت. تفکرات او مبنای عقاید وهابیان قرار گرفت و قرنهای مخالفان تشیع با الهام از آثار و افکار او راه دشمنی با مذهب اهل بیت را پیش گرفتند و جز خودشان، دیگران را مشرک نامیدند. معروف ترین اثر او «منهاج السنه» است که پر از دروغ و تهمت و نسبت های نادرست و جاهلانه به شیعه است. و آن را در مقابل کتاب علامه حلی «منهاج الکرامه فی اثبات الامامه» نگاشت. علمایی چند، بر منهاج السنه او پاسخ داده اند.

وهابیت، سلفیه.

ابن کَوَّاء

عبدالله بن کَوَّاء از سران گستاخ و جسور خوارج بود که گاهی در مسجد کوفه، با حرفها و سؤالهای خود، به علی (ع) جسارت می کرد و هنگام نماز، وقتی علی (ع) به قرائت می پرداخت، آیاتی از قرآن را بلند بلند به تعریض می خواند. وی در جنگ نهروان نیز حضور داشت، گفتگوهای مفصلی میان او و حضرت علی (ع) اتفاق افتاد. برخی گفته اند در پی این احتجاجات، خود را از میدان و جمع نهروانیان کنار کشید.

ابن ملجم

عبدالرحمان بن ملجم مرادی، زمانی از سپاه علی (ع) بود اما در ماجرای حکمیت از «خوارج» شد و پس از جنگ نهروان، یکی از چند نفری بود که جان سالم به در برد و سرانجام در سال ۴۰ هجری با همدستی قطام و وردان، امیرالمؤمنین (ع) را در صبحدم نوزدهم رمضان در محراب مسجد کوفه با شمشیری زهر آگین ضربتی زد که به شهادت امام انجامید. خود او را نیز چند روز بعد، به قتل رساندند.

شهید محراب، فزت و ربّ الکعبه، محراب کوفه.

ابن میثم بحرانی

از حکما و علمای شیعه در قرن هفتم (م ۶۷۹ع) و از شاگردان خواجه نصیر طوسی است. وی شرحی در پنج جلد بر نهج البلاغه نگاشته که در دو سطح است، یکی «الشرح الکبیر» و دیگری خلاصه آن به نام «الشرح الصغیر» و این تألیف را به درخواست علاء الدین عطا ملک جوینی صورت داده است. نام کامل او «کمال الدین میثم بن علی بن میثم» است. شرح ابن میثم از شرح های مفید و مشهور بر نهج البلاغه است.

کتابشناسی نهج البلاغه.

ابوبکر

ابوبکر بن ابی قحانه، از صحابه پیامبر و به اعتقاد اهل سنت اولین خلیفه از خلفای راشدین است. وی جزء اولین مسلمانان بود که در مکه به پیامبر گروید و با آن حضرت به مدینه هجرت کرد. وی که از قبیله «تیم» بود و موقعیت اجتماعی خوبی داشت، پیوستن او به اسلام در پیشرفت آیین خدا مؤثر بود و پیامبر خدا نیز با ازدواج با عایشه دختر ابوبکر، از این موقعیت به نفع اسلام بهره گرفت. پس از وفات رسول خدا (ص) و بروز تعصبات جاهلی و رقابت مهاجران و انصار، با صحنه سازیهایی که در سقیفه بنی ساعده انجام گرفت، برخلاف نص صریح و نصب قطعی پیامبر، ابوبکر را به خلافت برگزیدند و علی (ع) را کنار زدند. در دوره او ظلم به اهل بیت و محروم ساختن امت از امامت امیرالمؤمنین (ع) پایه ریزی شد و به خانه حضرت زهرا (س) حمله گشت و فدک غصب شد و حضرت زهرا (س) تا آخر عمر از او و غم ناراضی بود. میان او و علی (ع) ماجراهاست که در این مختصر نمی گنجد.

فدک، مطاعن، خلافت بی دلیل، فتنه، سقیفه بنی ساعده.

ابوتراب

یکی از کنیه های امیرالمؤمنین است. معنای لغوی آن «پدر خاک» است، اما در زبان عرب، کنیه به معنای مصاحب و همراه و دارای یک صفت هم می آید، بنابراین ابوتراب یعنی همنشین خاک، خاکی، خاکسار که کنایه از تواضع است.

بارها رسول خدا (ص) با این کنیه به علی (ع) خطاب کرده است، از جمله در یکی از غزوات، وقتی پیامبر به بالین حضرت علی و عمار یاسر آمد و آنان را خوابیده یافت، در حالی که علی (ع) در سجده بود و خاک بر سر و صورت او نشسته بود، با ملاحظت و نرمی با خطاب «قُم یا ابأتراب...» آن حضرت را بیدار کرد. از آن پس علی (ع) به اباتراب شهرت یافت. حضرت این کنیه را دوست داشت و محبوب ترین نام ها در نظرش بود، هر چند بنی امیه و دشمنان امام، با بکارگیری این لقب، قصد تحقیر وی را داشتند.

از ابن عباس نیز وقتی پرسیدند چرا پیامبر، آن حضرت را ابوتراب نامید، پاسخ داد: چون علی (ع) صاحب زمین است و پس از پیامبر خدا، حجت الهی بر زمینیان است و آرامش زمین به سبب او باقی است. و از رسول خدا (ص) نقل کرد که وقتی کافر در روز قیامت، منزلت و جایگاه شیعیان علی(ع) را می بیند، می گوید: کاش من هم ترابی بودم یعنی از شیعیان علی (ع).

علامه مجلسی در ادامه می افزاید: اینکه شیعیان وی را به ابی تراب نسبت داده اند، به خاطر آنکه بسیار تسلیم اوامر او و فرمانبر دستورهایش بودند و مثل خاک، در برابرش خاضع بودند. همچنین نقل شده که روزی رسول خدا(ص) علی را دید که در زمینی کار می کرد و غبار آلود بود، به آن حضرت ابوتراب خطاب کرد. گاهی شیعه را به خاطر کنیه ابوتراب، «ترابیه» هم خوانده اند.

کنیه ابوتراب در ادبیات شعری(فارسی و عربی) درباره علی (ع) بسیار به کار رفته و یکی از ویژگیهای بارز او به شمار آمده است.

به ذره، گرنظری لطف بوتراب کند به آسمان رود و کار آفتاب کند

اقبال لاهوری هم در مثنوی «مسلم اول، شه مردان علی» می گوید:

خاکم و از مهر او آینه ام می توان دیدن نوا در سینه ام...

مرسل حق کرد نام بوتراب حق، یدالله خواند در امّ الکتاب

هر که دانای رموز زندگی است سرّ اسمای علی داند که چیست

خاک تاریکی که نام او تن است عقل از بیداد او در شیون است

شیرحق این خاک را تسخیر کرد این گل تاریک را اکسیر کرد

مرتضی کز تیغ او حق روشن است بوتراب از فتح اقلیم تن است

هر که در آفاق گردد بوتراب بازگرداند زمغرب، آفتاب

که اشاره به حدیث ردّ الشمس است و در شعر «سوسی» آمده است:

أنا و جمیع من فوق التراب فدی لتراب نعل ابی تراب

القاب و کنیه های علی (ع)

ابوطالب

پدر ارجمند حضرت علی (ع)، که نامش عمران بود و بزرگ قریش و زعیم مکه به شمار می رفت و شخصیت اجتماعی او نزد عرب بالا بود. پس از فوت عبدالمطلب، حامی و سرپرست برادرزاده اش حضرت محمد(ص) شد و در سفرهای تجاری او را با خود همراه می برد و از وی مواظبت کامل می کرد، چون هم مقام والای برادرزاده را می دانست، هم از دشمنی دشمنان نسبت به آن حضرت باخبر بود. وقتی رسول خدا(ص) به نبوت مبعوث شد، حمایت ابوطالب یکی از قوی ترین پشتوانه های وی بود و هم ه توان او در راه محمد(ص) و دین او صرف شد، هرچند صلاح نمی دید گرایش خود را به اسلام، علنی و اظهار کند، ولی در باطن به اسلام ایمان آورده بود و این از اشعار، عملکرد، مواضع و زندگی او آشکار

است. پیامبر خدای سال از دست دادن او را به عنوان فقدان قوی ترین پشتیبان، سال حزن و اندوه نامید و پس از آن نتوانست در مکه بماند و مقدمات هجرت به مدینه را فراهم آورد.

علّامه امینی در الغدیر، ایمان ابوطالب را مسلم می داند و می نویسد: مغرضان چون نتوانستند درباره فرزندش علی (ع) نقطه ضعف و عیبی بیابند، به پدر او پرداختند و از طریق تشکیک در ایمان او خواستند علی (ع) را بیالایند، در حالی که روحیات و باطن هر کس را از سخنان و سیره و زندگی و نیز آنچه نزدیکان و بستگانش درباره او می گویند بهتر می توان شناخت. آنگاه به نقل انبوهی از اشعار و کلمات ابوطالب و سخن دیگران درباره وی و احادیثی که درباره اوست می پردازد تا چهره نورانی سید ابطح و بزرگ قریش را بنمایاند و به برشمردن تألیقاتی می پردازد که درباره اثبات ایمان او نگاشته شده است و به نقل سخنانی از بزرگان دین اشاره می کند که «ایمان ابوطالب» را از مسلمات اعتقادی شیعه و اهل بیت دانسته اند.

امام باقر (ع) فرموده است: «ماتَ أَبُو طَالِبٍ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ مُسْلِمًا مُؤْمِنًا...». ابوطالب مسلمان و با ایمان از دنیا رفت.

از آنجا که مغرضان یا با ایجاد شک در ایمان وی یا در نسبت کفر دادن به او، قصد سست کردن پایه های اولیه اسلام یا ایجاد وهن و عیب درباره حضرت امیر(ع) داشته اند، عالمان دین به دفاع از کیان مذهب و اثبات پاک و مؤمن بودن دودمان و اجداد علی (ع) پرداخته و در این موضوع، کتابهایی تألیف کرده اند. در مقدمه کتاب «ایمان ابی طالب» نام ۳۷ کتاب از کهن ترین زمانها تا عصر حاضر آورده شده که به این موضوع پرداخته است و همه اینها نوعی دفاع از ساحت امیر ولایت، علی بن ابی طالب(ع) است. برخی از این کتابها از این قرار است:

«ابوطالب عمّ الرسول» محمد حسن کامل المحلّمی، «ابوطالب مؤمن قریش» عبدالله خنیزی، «ایمان ابی طالب» شیخ مفید، «ایمان ابی طالب» شیخ آقا بزرگ تهرانی، «اسنی المطالب فی نجاه ابی طالب» احمد زینی دحلان، «اخبار ابی طالب و ولده»، علی بن محمد مدائنی، «اثبات اسلام ابی طالب» محمد معین هندی، و ... کتابهای دیگر. برخی از اینها به فارسی نیز ترجمه شده است.

ابوعبیدة جراح

نام او را عامر بن جراح نوشته اند. از اصحاب پیامبر(ص) بود و گاهی پیامبر او را به مأموریت هایی می فرستاد، اما پس از وفات رسول خدا(ص) به دلیل دوستی شدیدی که با ابوبکر داشت به نفع او کار کرد و از سردمداران ماجرای سقیفه و بیعت گرفتن برای ابوبکر بود. ابوبکر می گفت که خلافت از آن یکی از این دو نفر (عمر یا ابوعبیدة جراح) باشد. آن دو نیز گفتند: با وجود تو، نوبت به ما نمی رسد و با او بیعت کردند و مردم را به بیعت فراخواندند. اهل سنت او را از «عشره مبشره» می دانند. وی در سال ۱۸ هجری در ۵۸ سالگی درگذشت.

اجتهاد در مقابل نصّ

در اصطلاح، آنجا که نصّ صریح و فرمان روشنی درباره موضوعی وجود داشته باشد و کسی بخواهد در مقابل آن، به رأی و نظر خویش عمل کند، بخصوص آنجا که فرمان از سوی کسی باشد که قولش حجت و اطاعتش واجب و تخلف از دستورش گناه باشد. این مسأله درباره غصب خلافت امیرالمؤمنین(ع) در سقیفه پیش آمد. برخلاف آنچه در طول ۲۳ سال دعوت، رسول خدا(ص) در مواقع مختلف حضرت علی (ع) را به عنوان جانشین، خلیفه، وصی، مولا و امیر مردم تعیین کرده بود و روشن ترین موردش در غدیر خم و جمله معروف «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» بود، قدرت طلبان در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و ابوبکر را به خلافت برگزیدند و استنادشان آراء اهل حلّ و عقد و صلاحیت امت بود. رسوایی و ضعف عملکرد اهل سقیفه و تضاد آن با فرمان صریح پیامبر، بیش از آن بود که قابل کتمان و جبران باشد. برخی از اهل سنت هم در توجیه آن خطای بزرگ، جاهلانه ادعا کرده اند که واقعه غدیر خم را قبول دارند، اما بزرگان امت اجتهاد کردند و مصلحت را در خلافت ابوبکر

دیدند و با او بیعت کردند. این دقیقاً همان اجتهاد در برابر نصّ صریح است که خطاست و آنجا که خدا و رسول حکمی کرده باشند، برای کسی حق تصمیم دیگری وجود ندارد. تصمیم سقیفه لغزش و فلتة ای جبران ناپذیر بود و خطای بزرگتر، توجیه آن خطا توسط دیگران است.

اجتهاد در مقابل نصّ در موارد دیگری نیز از سوی عمر بن خطاب و دیگران انجام گرفته است، از جمله در مورد تمتع در حج و تمتع ه زنان که وی گفت: دو تمتع در زمان پیامبر خدا حلال بود و من حرام می کنم و هر کس انجام دهد عقوبت می کنم: «مُتَمَتَّنَا كَانَتْ عَلَيَّ عَهْدُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ أَنَا أَنَهَى عَنْهُمَا وَ أَعَاقَبُ عَلَيْهِمَا: مُتَمَعُ هُ الْحَجِّ وَ مُتَمَعُ هُ النَّسَاءِ». موارد متعدد دیگری در تاریخ آمده که وی اجتهاد در مقابل نصّ کرده است، بی آنکه علم و شایستگی و حقّ آن را داشته باشد.

«اجتهاد در مقابل نص» نیز نام کتابی است که ترجمه ه «النصّ و الاجتهاد» از مرحوم سید شرف الدین صاحب «المراجعات» است و به تحلیل آن گونه اجتهادها و تأویل های غلط در عصر خلفا و صدر اسلام پرداخته است و صد مورد از آنها را مستند ذکر کرده است، از قبیل: حادثه سقیفه، سپردن خلافت به عمر از سوی ابوبکر، اعتراض به فرماندهی اسامه، مخالفت با سهم «مؤلف ه قلوبهم» و «ذی القربی» در زکات، غضب فدک، جلوگیری از نگارش احادیث پیامبر، اسقاط «حی علی خیر العمل» از اذان و اقامه، جلوگیری از تمتع در حج و زنان، گریستن بر مردگان و دهها مورد دیگر.

پنج شنبه شوم، سقیفه، نام ه نانوشته فلتة.

اجماع

در لغت، به معنای عزم و تصمیم یکپارچه گروهی بر سخنی یا عملی است و در اصطلاح فقهی، اتفاق فقها و مجتهدین در یک مسأله که کاشف از قول و نظر معصوم است و یکی از ادل ه اربعه برای اثبات احکام شرعی است، در کنار قرآن و سنت. اهل سنت برای اجماع، اعتبار ذاتی قائلند، اما شیعه آن را به لحاظ کشف از قول معصوم، حجت می دانند.

در داستان خلافت ابوبکر، چون معیاری قرآنی و حدیثی برای آن نیافتند به «اجماع» متوسل شدند و با ادعای اینکه پیامبر فرموده است «امت من بر خطا اجتماع نمی کنند» توجیهی برای خلافت او دست و پا کردند، در حالی که آنچه در سقیفه پیش آمد، نه اجماع اهل مکه و مدینه بود، نه اجماع مهاجر و انصار، نه اجماع اصحاب پیامبر و نه حتّی اجماع حاضران در سقیفه، چون برخی از آنان مخالف بودند و هرگز بیعت نکردند. از جمله کسانی که بیعت نکردند عبارت بودند از: عباس بن عبدالمطلب، فضل بن عباس، زبیر، خالد بن سعید، مقداد، سلمان، ابوذر، عمار، براء بن عازب، ابی بن کعب، سعد بن عباد و گروهی از مهاجرین و انصار.

خلافت بی دلیل، سقیفه.

احادیث غدیر

غدیر، مظهر امامت شیعی و وصیت پیامبر اکرم (ص) است. حدیث غدیر، کلام حضرت رسول (ص) در تعیین علی بن ابی طالب (ع) به جانشینی خویش است که معروف ترین جمله آن «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» است. در نگاه وسیعتر، احادیث غدیر، روایاتی است که بر امامت حضرت امیر و خلافت و وصایت او به آنها استدلال می شود و دلیل شایستگی و افضلیت او بر دیگران در هم ه جهات است. اینگونه احادیث بسیار است، همچون حدیث امامت، حدیث باب حطّه، حدیث تشبیه، حدیث تهنیت، حدیث ثقلین، حدیث خلافت، حدیث رایت، حدیث ردّ شمس، حدیث سدّ ابواب، حدیث سفینه نوح، حدیث دوازده جانشین، حدیث سلسله الذهب، حدیث طیر مشوی، حدیث مدینه العلم، حدیث منزلت، حدیث

ولایت، حدیث یوم الدار و احادیث فراوان دیگری که در کتب روایی و مناقب آمده است. هر یک از حدیث های یاد شده را در جای خود مطالعه کنید.

غدیر خم، مولی، امیرالمؤمنین، کتابشناسی غدیر.

احتجاج به غدیر

حادثه غدیر خم و آیه ابلاغ و اكمال دین و خطبه غدیریه پیامبر خدا (ص) در آن روز و جمله معروف « مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ... » ، از روشن ترین، متقن ترین و مستندترین دلایل امامت و خلافت بلافضل امیر المؤمنین (ع) است. آن صحنه و آن پیام و نصب را ، هزاران نفر شاهد بودند و صدها نفر روایت کرده اند و کتاب «الغدیر» و دهها کتاب دیگر به نقل مستند و مستدل آن واقعه پرداخته اند. در طول بیش از هزار و چهارصد سال، پیوسته از سوی اصحاب پیامبر، تابعین، ائمه شیعه، خود حضرت علی و حضرت زهرا(س)، علمای شیعه، مؤلفان فراوان و متکلمان بسیار، به آن واقعه و حدیث، استناد و احتجاج شده است، تا هیچ تردیدی در حقانیت علی (ع) و اثبات تشیع و درستی راه و مرام پیروان اهل بیت(ع) نماند.

نزول عذاب الهی بر «حارث فهري» به دنبال درخواست خودش مبنی بر بارش سنگ بر سر او که در آیة «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ» مطرح است، بلای آسمانی بر آنان که منکر حادثه غدیر شدند، مثل انس، براء، زید بن ارقم و ...، احتجاج خدا و آسمان بر منکران آن حقیقت روشن بود. حضرت زهرا (س) مکرر به واقعه غدیر اشاره و به آن احتجاج نمود، تا از حق مولایش علی (ع) دفاع کند.

امیرالمؤمنین(ع) ، بارها به غدیر خم احتجاج و استناد فرمود، مثل روز هفتم سقیفه، در مسجد و حضور مردم، زیر تیغ تهدید که بر سر او گرفته بودند، در مجلس خصوصی با ابوبکر، پس از غضب فدک از سوی ابوبکر و عمر ، در مسجد پیامبر در زمان خلافت عمر، در شورای شش نفره پس از کشته شدن عمر، هنگام بیعت مردم با عثمان، در پاسخ به طلحه و در زمان عثمان، در جنگ جمل و صفین، در نامه ای که به معاویه نوشت، در خطبه نماز جمعه در روز غدیر، در میدان کوفه خطاب به اصحاب پیامبر، در ماههای آخر عمر خویش در نوشته ای بلند و ۳۰ صفحه ای که نگاشت و موارد فراوان دیگر.

امامان معصوم دیگر نیز در صحنه ها و موقعیت های گوناگون از حادثه غدیر یاد کرده و به آن استناد و احتجاج کرده اند، که ذکر آنها در این مختصر نمی گنجد. اصحاب ائمه و علمای شیعه نیز مکرر به این حدیث احتجاج کرده اند و مناظرات مستحکم و پاسخهای دندان شکن و براهین خلل ناپذیر در مجادلات کلامی شیعه با مخالفان بر محور واقعه غدیر خم اتفاق افتاده است. به عنوان نمونه یک مورد از احتجاجات علی(ع) را می آوریم. وقتی عمر کشته شد و شورای شش نفره برای تعیین خلیفه شکل گرفت، چون امیرالمؤمنین(ع) دید که جریان مذاکرات در مسیر خلیفه ساختن عثمان است، فضایل و مناقب خویش و سفارش های پیامبر درباره خلافت را باز گفت، از جمله فرمود: «نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ نَصَبَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ بِأَمْرِ اللَّهِ، فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، غَيْرِي؟ قَالُوا: لَا.» شما را به خدا سوگند می دهم، آیا در میان شما کسی جز من وجود دارد که پیامبر خدا او را به فرمان خدا در روز غدیر خم تعیین و نصب کرد و فرمود: هر کس را من مولای اویم، علی مولای اوست، خدایا با هر که با او دوستی کند دوست باش و هر که را که با او دشمنی کند، دشمن بدار، گفتند نه. در روز جنگ جمل هم به طلحه فرمود: آیا مگر از پیامبر نشنیدی که روز غدیر درباره من فرمود: «من كنت مولاه...» گفت، آری شنیده ام. فرمود: پس چرا به جنگ من آمده ای؟ گفت: در خاطر من نبود!

غدیر، نقش ولای علی به سینه ماست

غدیر، حاصل تبلیغ انبیا همه عمر

غدیر، از دل تنگ رسول، عقده گشاست

غدیر، یک سند زنده، یک حقیقت محض

غدیر، صفحه تاریخ «وال من والاه»
 غدیر، آیة توبیح «عاد من عادی» است
 هنوز لال ة «اکملت دینکم» روید
 هنوز طوطی «آتممت نعمتی» گویاست
 هنوز خواجه ة لولاک را نداست بلند
 که هر که را پیمبر منم، علی مولاست
 بگو که خصم شود منکر غدیر، چه پاک
 که آفتاب، به هر سو نظر کنی پیدااست

حدیث غدیر، آیة ابلاغ، مولی.

احتجاج و مناظره

بحث علمی و آوردن حجت و دلیل برای اثبات یا رد یک مطلب، احتجاج است و در تاریخ و فرهنگ بشری همیشه بوده است و آنچه «ادعا» را بر کرسی «قبول» می نشانند و مدعی را ثابت می کند، قوت دلیل و صحت حجت و برهان است. به قول سعدی:

دلایل قوی باید و معنوی
 نه رگهای گردن به حجت قوی

در فرهنگ شیعی و تاریخ ائمه و علمای دین، پیوسته استفاده از احتجاج و مناظره برای اثبات حقانیت امام علی (ع) و خلافت بلافضل آن حضرت وجود داشته و کتب حدیث و تاریخ آکنده از اینگونه مناشدات و مناظرات با مخالفات است و علمای شیعه بر همین مبنا تألیفهای مستقل فراوانی نیز داشته اند. در کتاب «الذریعه»، نام تعدادی از این آثار و مؤلفان آنها در ذیل عناوینی چون «الاحتجاج»، «الإحتجاجات»، «رد»، «ردود»، «الجواب»، «الجوابات»، «المناظره»، «المناظرات» و ... آمده است. در کتابهایی که به اثبات واقعه غدیر و بحث از امامت و خلافت پرداخته است نیز، احتجاجات فراوانی از ائمه معصومیه به آیات قرآن و حدیث غدیر و احادیث دیگر نبوی نقل شده است. مرحوم طبرسی در کتاب «الاحتجاج» انبوهی از احتجاجات را نقل کرده که بخشی از آنها به مسأله امامت مربوط می شود. سید هاشم بحرانی در «احتجاج المخالفین» حدود ۷۵ احتجاج را درباره حقانیت حضرت علی (ع) آورده که کسانی چون: زید بن ارقم، ام سلمه، انس بن مالک، اصبع بن نباته، مقداد، مأمون، عبدالله بن عمر، دوازده تن از مهاجران و انصار و ... داشته اند. علامه مجلسی نیز در «بحارالانوار» احتجاجات خداوند، پیامبران، پیامبر اسلام، ائمه معصومین، اصحاب ائمه و علمای شیعه را به تفصیل آورده است.

در اغلب کتابهای تألیفی درباره احتجاجات، به منابع اهل سنت و روایات آنان استناد شده تا برای مخالفان قانع کننده باشد. کتبی که فضایل اهل بیت را از منابع عامه نقل می کند از اینگونه کتابهاست، مانند: الغدیر، المراجعات، العیقات، احقاق الحق، غایه المرام... برخی از آثار نیز به وقایع احتجاجی، جلسات مناظره، مکاتبات همراه با احتجاج و بحث پرداخته که مطالعه آنها در تسلط به مباحث کلامی و شیوه استدلالی عقلی و نقلی بر اثبات امامت و رد عقیده مخالفان مفید است. مؤلف «الاحتجاج»، علت نگارش کتاب خود را چنین بیان کرده که عده ای از روش مجادله و احتجاج عدول کرده و این شیوه را ترک نموده اند و بهانه آنان نهی پیامبر و امامان از جدل و مناقشه است، درحالی که آنان خودشان و اصحابشان مجادله و مناظره می کردند و اگر نهی می کردند، نهیشان در مورد ضعیفانی بود که توان ادای حق و تبیین دین را نداشتند، نه آنان که در این عرصه، میرز و پرتوانند. البته مناظره، آفات و عوارضی دارد که باید آداب آن را دانست و به شرایط آن مجهز بود، تا از عواقب و آثار سوء آن مصون ماند و اگر در روایات اهل بیت، از منازعه، مشاره، مشاجره، مجادله، ممارات، محاجه و ... نهی شده، ناظر به آن اشخاص و آن شیوه های نادرست است.

نقد کتابهای ضد شیعه، حجت شناسی، مباحله.

إحقاق الحقّ

نام یکی از با ارزش ترین تألیفات در اثبات عقاید شیعه و فضایل علی (ع) و اهل بیت است. مؤلف آن علامه شهید قاضی نورالله شوشتری (۹۵۶-۱۰۱۹ ق) است. وی این کتاب را در ردّ بر کتاب «ابطال الباطل» از فضل بن روزبهان نگاشته و پایان نگارش آن سال ۱۰۱۴ ق بوده است. صد سال پس از چاپ سنگی کتاب در ایران به سال ۱۲۷۳ ق، با تشکیل گروهی برای تحقیق علمی و عرضه بهتر، کتاب در سال ۱۳۷۷ ق منتشر شد. متن کتاب و ملحقات آن تا کنون در بیش از ۳۳ جلد چاپ شده است. سه جلد هم فهرست دارد.

قاضی نورالله شوشتری بیش از صد کتاب تألیف کرده است که از معروف ترین آنها می توان «مجالس المؤمنین» و «الصّوارم المهرقه» در ردّ «الصواعق المحرقة» را نام برد.

اخوت اسلامی مؤاخات

ادبیات شیعی

ادبیات، به عنوان یک «زبان» برای انتقال فکر و دفاع از یک حقیقت یا نشر یک باور، در نگاه شیعه از صبغه و ویژگی تعهد و مکتبی بودن برخوردار است و شاعر و ادیب شیعی، آن را به عنوان سلاحی در دفاع از حق یا تبلیغ ایمان یا افشای ظلم و برانگیختن مظلوم به کار می برد. قالبهای مختلفی که ادبیات شیعی دارد، به تناسب زمان و زمینه و موضوع، فرق می کند. از آنجا که تشیع، یک مرام و مکتب است، بخشی از ادبیات شیعی در مسیر احتجاجها و مناظرات تجلی می کند و از آنجا که تشیع، پیروی امامان معصوم است و اسوه قرار دادن اهل بیت پیامبر و سرلوحه عمل خویش، بخشی از ادبیات شیعی نیز به ذکر مناقب و فضایل خاندان عصمت می پردازد و از آنجا که پس از رسول خدا (ص) به اهل بیت ستمهای بسیار شده و صحنه های خونین مظلومیت آنان انکار ناپذیر است، یکی از محورهای این ادبیات نیز مرثیه ها و سوگ سروده ها و افشای جنایات امویان و عباسیان و بیان وقایع عاشورا و شهادتهای معصومین است.

تهمت ها و افتراهایی که علیه شیعه همیشه وجود داشته، شاعران را به پاسخگویی واداشته است. پس بخشی از ادبیات شیعی هم ادبیات دفاعی و نفی افتراها و افشای دروغهاست. شاعران برجسته ای که در طول تاریخ به «خطّ اهل بیت» جلوه و تابندگی داده اند، ادبیات شیعی را ماندگار و درخشان ساخته و از نظر شکلی نیز بر غنای ادبیات افزوده اند.

مضمون ادبیات شیعی، مضمونی اعتقادی، موضعی، ولایی و حاوی فضایل، مناقب، معجزات، مدایح و مراثی اهل بیت پیامبر و دفاع از حقیقت غدیر و خطّ امامت و ولایت است، هم برخوردار از «سوز» است، هم «شور». گنجاندن مناقب این خاندان در اشعار، از تعهدهای شعری شاعران شیعی است. از این رو شاهد تضمین آیات و روایات فراوانی در اینگونه اشعاریم که درباره مقام و منزلت آل الله است و مدایح، مراثی، تعزیه ها و منقبت سرایی، بخش عمده ای از اشعار شیعی را تشکیل می دهد. بخش دیگر، به خاطر فشارهای بنی امیه و بنی عباس، روحی حماسی و ضدّ ظلم پیدا کرده است و درست گفته اند که: «در حقیقت ادب شیعه، در لفظ و معنی پیرو کلام علی(ع) و ائمه اطهار بوده و بر محور خونخواهی و انتقام از ستمکاران و انتظار بهبود و فرج و اطمینان از آینده بهتر یعنی سروری تشیع بر تسنن پیش می رفته است... شاعران شیعه از این حربّه قاطع (شعری) برای توجیه افکار عمومی و تبلیغ تشیع و تشویق شیعیان و کوبیدن مخالفان و تحریکات سیاسی و خلق شعارهای دلخواه، حداکثر استفاده را به عمل آورده و همواره با شعر خود، جنبشهای قومی و انقلابهای مذهبی و سیاسی را رهبری می کردند.»

پس ادبیات شیعی، اشعاری هدفمند، مکتبی، آیینی و بیانگر اعتقادات سیاسی و ولایی با طرح مسأله خلافت اهل بیت و برتری آنان برای رهبری و نقد غصب خلافت و پرداختن به معارف و مصائب و مناقب اهل بیت است. چنین ادبیاتی هنوز هم تداوم دارد و هر زمان به نوعی جوهر شیعی خود را بروز داده است.

ادبیات ضد شیعی.

ادبیات ضد شیعه

شعر و ادب، از نافذترین و گسترش‌یابنده‌ترین ابزار انتقال فکر و القاء مفاهیم در سطح وسیع است. همچنان که در بخش «ادبیات شیعه» گفته شد که شاعران متعهد، این ابزار را در راه نشر باورهای مکتبی و دفاع از اهل بیت و افشای مظالم و مطاعن ظالمین و منحرفین به کار می‌گرفتند، دستگاه‌های جور و ناصیبان و مخالفان اهل بیت و دشمنان تشیع نیز بر ضد تشیع از آن بهره می‌گرفتند.

پولهای سنگینی که حکام اموی و عباسی به سخنوران، ادیبان، شاعران، راویان و خطبا می‌دادند که به نفع امویان و عباسیان و علیه «خطأ امامت» شعر و سخن و سرود و حدیث بسازند، گواه این حقیقت است. بخششهای فراوان معاویه به «راویان خبرساز» در کتب تاریخ آمده است، چه خبرها در تعریف بزرگان بنی امیه و چه در نقد و طعن و نکوهش علی و آل علی! دوران بنی عباس نیز چنین بود. مهدی عباسی به پاداش قصیده ای که شاعر بی دینی همچون بشر بن برد سروده و از اهل بیت بدگویی کرده بود هفتاد هزار درهم به او صله داد. از جمله در شعر او طرح این مسأله بود که فرزندان دختری پیامبر شایسته ارث بردن از پیامبر نیستند (مسأله ای که بین شیعه و خلفا همیشه مطرح بوده و بنی عباس خود را به پیامبر نزدیکتر از علویان و فرزندان فاطمه می‌دانستند) امام کاظم (ع) نیز وقتی آن قصیده را شنید، بسیار متأثر شد. به مروان بن ابی حفص نیز به خاطر قصیده ضد اهل بیت، صد هزار درهم بخشیدند. شاعران دیگر با دیدن این سیاست از سوی حکام بنی امیه و بنی عباس، تشویق می‌شدند تا با هجو اهل بیت، به دربار اموی و عباسی تقرّب جویند و راه یابند و به ثروت و انعام برسند.

متوکل نیز پولهای هنگفتی به مروان بن ابی جنوب داد و ولایت یمامه و بحرین را به نام او نوشت، به خاطر بغضی که به علویان داشت و با شعر، فرزندان امام علی (ع) را هجو می‌کرد. شاعران آن روز به نوعی رسانه‌های تبلیغی به شمار می‌رفتند و بر محور اینکه فرزندان فاطمه را از انتساب به پیامبر خدا (ص) دور کنند، تأکید داشتند. این شیوه در کار شاعرانی چون ابراهیم بن مدبر، ابوالشبل برجمی، صولی، علی بن جهم و ... دیده می‌شد. این خط ضد اهل بیت، همواره در تاریخ امتداد داشته است و امروز نیز با به کارگیری عناصر فرهنگی، شعر و قصیده، تألیف و پژوهش، رسانه‌ها و تریبون‌ها بر ضد باورهای ناب شیعی و چهره‌های درخشان مکتب تشیع تبلیغ می‌کنند و همان گونه که معاویه با هم هجاء ابزار که در اختیار داشت، می‌کوشید «نسل ضد علی» تربیت کند، امروز وهابیت می‌کوشد که فرهنگ ضد اهل بیت را رواج دهد و نسل جدید را «ضد شیعه» بار آورد.

ادبیات ضد شیعی.

ارتداد سیاسی

ارتداد، گاهی اعتقادی و به معنای دست کشیدن از اسلام و کافر شدن است، یا انکار ضروریات دین که به انکار عقیده اسلامی برمی‌گردد و احکام خاص فقهی از جمله نجس شدن بر آن بار می‌شود، گاهی ارتداد سیاسی است، یعنی عدول از راه حق و خروج از ربه قرآن و دست کشیدن از صراط مستقیم که از سوی بنیانگذار مکتب ترسیم شده است، هرچند به ظاهر مسلمان باشند و تکالیف دینی را انجام دهند. احادیث متعددی چنین بیان می‌کند که جز چند نفر انگشت شمار، همه مرتد شدند، یعنی از آن بعد اجتماعی و خط سیاسی و ولایی که پیامبر برای پس

از خود ترسیم کرده بود، دست شستند. پیدایش ماجرای سقیفه، افراد را به دو بخش کرد: یکی وفاداران به علی (ع) و اهل بیت، دیگری گروندگان به خلافت حاکم و تنها گذارندگان ولی معصوم خدا. امام صادق (ع) فرمود:

«إِنَّ النَّبِيَّ (ع) لَمَّا قُبِضَ أَرْتَدَّ النَّاسُ عَلَى أَعْقَابِهِمْ كُفَّاراً أَلَّا ثَلَاثَةٌ : سَلْمَانُ وَ الْمِقْدَادُ وَ أَبُو ذَرٍّ...» پس از وفات پیامبر مردم به ارتداد افتادند و دچار رجعت و کفر شدند، مگر سه نفر: سلمان، مقداد و ابوذر. امام صادق (ع) در ادامه می فرماید: پس از رحلت پیامبر، چهل نفر نزد علی بن ابی طالب (ع) آمدند و گفتند: به خدا قسم جز از تو، از کسی فرمان نمی بریم. حضرت پرسید: چرا؟ گفتند: به خاطر آنچه از پیامبر در غدیر شنیدیم. فرمود: آیا فرمان می برید؟ گفتند: آری، فرمود: بروید و فردا سر تراشیده بیاوید. جز این سه نفر نیامدند، عمار هم بعد از ظهر آمد. حضرت دست بر سین ه او زد و فرمود: وقت آن نشده که از خواب غفلت بیدار شوی؟ برگردید، به شما نیازی ندارم، شما که در تراشیدن سر از من اطاعت نکردید، چگونه در نبرد با کوههای آهن فرمانبردار من خواهید بود؟

گاهی این ارتداد به معنای دچار تزلزل شدن در باورهاست. امام باقر (ع) می فرماید: مردم مرتد شدند جز سه نفر: سلمان، ابوذر و مقداد. عمار هم چرخ زدی بازگشت. آنکه هیچ شکی در دلش نیفتاد مقداد بود. حتی سلمان در دلش چنین گذشت: امیرمؤمنان که اسم اعظم نزد اوست و اگر لب بگشاید، زمین هم ه آنان را فرو می برد، اینگونه و به این حالت است؟ حضرت بر او گذر کرد و گفت: بیعت کن...

گاهی بروز حوادثی سخت و شگفت، مثل خانه نشینی علی (ع) پس از سقیفه یا شهادت امام حسین (ع) در عاشورا، سبب می شود کسانی ظرفیت فهم و تحلیل و هضم قضایا را نداشته باشند و در اندیشه به انحراف روند یا در خط سیاسی از راه حق عدول کنند و تسلیم جریان باطلی شوند که حاکمیت و قدرت یافته است. این دست کشیدن از اصول و مواضع همان «ارتداد سیاسی» است. امام صادق (ع) می فرماید: پس از امام حسین (ع) مردم مرتد شدند مگر سه نفر: ابو خالد کابلی، یحیی بن ام طویل، و جبیر بن مطعم، سپس مردم (به جناح حق) پیوستند و زیاد شدند.

یحیی بن ام طویل وارد مسجد رسول خدا (ص) می شد و می گفت: «كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَّيْنَا وَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَ الْبَغْضَاءُ» ما به شما کافریم و میان ما و شما عداوت و دشمنی آشکار شده است. این گویای آن است که در آن شرایط سلطه شوم امویان بر همه ه مقدرات مسلمانان، او خطا سیاسی را گم نکرد و کفری را که نقاب اسلام زده بود می شناخت و با آن دشمنی می ورزید و وفادار مانده بود.

از این نوع ارتداد و بازگشت به دوران جاهلیت از نظر فکر و عمل، با تعبیر «رجعت» هم می توان یاد کرد. انقلابی را که پیامبر خدا (ص) در سایه اسلام در افکار، اخلاق، نظام سیاسی و اقتصادی پدید آورد و امتی موحد ساخت، پس از او حرکت‌های واپس گرایانه ای شکل گرفت تا به حاکمیت بنی امیه منتهی شد. رجعت طلبان همان کسانی بودند که از عمق جان، اهداف و پیام های دین توحید را نپذیرفته بودند و روحیات جاهلی در آنان ریشه داشت و گاهی هم منافقانه اظهار اسلام کرده بودند و منتظر فرصتی بودند تا آن کفر باطنی را اظهار کنند. حضرت علی (ع) درباره آن فرمود: «مَا أَسْلَمُوا وَ لَكِنْ إِسْتَسَلَمُوا وَ أَسْرُوا الْكُفْرَ، فَلَمَّا وَجَدُوا أَعْوَاناً عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ»، مسلمان نشدند، بلکه تسلیم شدند و کفر را پنهان داشتند، چون یارانی بر آن کفر پنهانی یافتند، آن را آشکار ساختند. این حقیقت را جریانات سیاسی پس از پیامبر و جدا ساختن خلافت از خاندان نبوت و دشمنیهای آل امیه در دوران حکومت امویان و مروانیان به خوبی نشان می دهد.

از این رجعت‌ها با عنوان «رجعت اعتقادی»، «رجعت اقتصادی»، «رجعت سیاسی» و «رجعت اخلاقی» می توان یاد کرد، امامان شیعه و مسلمانان متعهد در خط مبارزه با این جنبش ارتجاعی و افشای ماهیت آن و تلاش برای بازگرداندن ماهیت ناب دین و نظام اجتماعی به مجرای اصلی آن بودند و «جهاد داخلی» و مبارزه با «اهل بنی» در همین راستا بود. روشنترین بیان حضرت علی (ع) درباره بروز رجعت به جاهلیت و چرخش شرایط جامعه به عصر آغازین بعثت حضرت رسول، خطبه ای است که پس از بیعت مردم با وی در مدینه ایراد کرد و خط مشی آینده «حکومت

علوی» را در بازگرداندن اوضاع به پیش از رجعت ۲۵ ساله ترسیم نمود. در این خطبه به وضوح فرمود: «أَلَا إِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَد عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ (ص)...».

«چون امیرالمؤمنین به خوبی آگاه بود که رجعت در ادوار سه گانه پیشین و مخصوصاً دوره عثمان بر هم هُ شؤن اجتماعی سیطره یافته و مخصوصاً از جنبه اقتصادی بیش از سایر جنبه ها به جاهلیت گراییده است، برنامه خلافتش را بر اساس از بین بردن انحرافات و ریشه کن کردن ارتجاع بویژه رجعت اقتصادی طرح ریخت... اعلام این برنامه برای کسانی که بار خود را در حکومت عثمان بسته بودند، زنگ خطر پرطنین بود که سراسر وجودشان را می لرزاند. برنامه علی(ع) طبعاً سودجویانی را که به انحصارگری مقامات و عواید خوگرفته بودند ناراضی و عصبانی کرد و به اردوی مقابل غلطانند، اردوی امویان رجعت طلب و کامجو آنجا که فرصت چریدن و برآوردن مطامع و شهوات، با پایمال کردن داد و مساوات و خمودن وجدان متعرض، مهیا بود...»

قتال بر تأویل، جهاد با اهل بغی، رحمت، استنصار.

ارکان پنجگان ه اسلام

در احادیث متعددی اسلام را بنا شده بر پنج پایه و رکن معرفی می کند که بُعد عبادی و اجتماعی اسلام را در عرص ه عمل نشان می دهد. امام باقر(ع) فرمود: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْوَلَايَةِ، وَ لَمْ يَنَاصُ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ»، اسلام بر پنج پایه استوار شده است: بر نماز، زکات، روزه، حج و ولایت، و به هیچ چیز همچون ولایت ندا نداده و فرا نخوانده اند. این حدیث، جایگاه رفیع رهبری معصوم را در نظام سیاسی اسلامی نشان می دهد که حافظ جوهر ه دین و احکام خداست.

در روایت دیگر اضافه می فرماید: مردم چهارتا را گرفته و این (ولایت) را رها کرده اند. در حدیث دیگر سه رکن نماز و زکات و ولایت مطرح شده و اینکه صلاح و قوام آن دو به ولایت است و در حدیث دیگر زراره از امام باقر(ع) می پرسد: کدام یک از این پنج پایه برتر است؟ حضرت می فرماید: «الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ، لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهَا وَ الْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَ»، ولایت برتر است، چرا که کلید بقیه است و صاحب ولایت، راهنمایی مردم به آن چهار رکن دیگر است. در ادامه این حدیث، حضرت باقر(ع) قل ه والا و کلید و در هم ه آنها و رضای الهی را نهفته در امام شناسی و اطاعت از امام می داند و می فرماید: اگر کسی هم ه شب و روزش را به عبادت و روزه بپردازد و هم ه مالش را صدقه بدهد و هم ه عمرش را به حج برود، اما ولایت ولی خدا را نشناسد تا با او تولی داشته باشد و اعمالش با راهنمایی ولی خدا باشد، حق پاداشی ندارد و از اهل ایمان نیست.

اینگونه احادیث، نشان می دهد که بُعد اصلی اسلام، بُعد عملی است، چه به صورت نماز و روزه و ارتباط با خدا، چه با زکات که ادای حق الناس و تعدیل ثروت در جامعه است، چه در قالب امامت و ولایت و حج که بُعد اجتماعی و سیاسی دین را نشان می دهد.

ولایت، امامت، قرآن و عترت

از خلافت تا سلطنت

نظام سیاسی و حکومتی اسلام، بر پای ه «امامت» است. حضرت رسول(ص) علاوه بر نبوت، امامت داشت و امامت شیعی تداوم همان رسالت نبوی است. اگر برای جانشینی حضرت محمد(ص) نیز خلافت به کار رفته است، جانشینی از آن حضرت در امر امامت است. عنوان «خلیفه» برای حاکمان پس از پیامبر خدا به لحاظ ادامه آن خط و برنامه بود. بنی امیه پیوسته درصدد به دست آوردن حکومتی چون سلطنت بودند و در این راه کوشیدند. با روی کار آمدن عثمان تلاش برای تغییر نظام سیاسی اسلام از خلافت به سلطنت شدت یافت. در زمان استیلا معاویه، این نیت و طرح علنی شد. حاکمان را سلطان و حکومت را سلطنت می گفتند و ابایی نداشتند. این را پیامبر نیز پیشگویی کرده و فرموده بود که اگر

اینان بر شما سلطه یابند، همچون پادشاهان ایران و روم با شما رفتار می کنند: «وَاللّٰهُ لَوْ وَّلَّوْا عَلَیْكُمْ لَعَمَلُوا فِیْكُمْ بِعَوْلِ كَسْرٰی وَ قَیْصَرَ». این را آگاهانه از سپاه علی (ع) هم می دانستند و در نقطه‌های خود در میدان طغیان آشکارا می گفتند. عمار یاسر در دعوت مردم به جنگ با معاویه می گفت: اینان سابقه ای در اسلام ندارند که شایسته پیروی باشند، همراهان خود را با این شعار که «عثمان مظلومانه کشته شد» فریب دادند تا بدین وسیله به پادشاهی و دیکتاتوری خود برسند. این نیرنگی بود که با آن به اهدافشان رسیدند.

آنچه اتفاق افتاد، رجعتی فاحش در نظام سیاسی اسلام و تبدیل خلافت به سلطنت و شاهنشاهی بود. مورخان درباره روش حکومتی معاویه می نویسند: «معاویه اولین زمامداری است که نگرهبان و پاسبان و دربان گماشت، پرده آویخت، منشیان نصرانی استخدام کرد و با گارد نظامی حرکت کرد، خود بر تخت می نشست و مردم را زیردست خویش و فروتر می نشانید، مردم را به بیگاری می گرفت» و جاحظ در ترسیم سالی که معاویه به قدرت رسید می گوید: «در سالی که آن را سال اتفاق همگانی نامیده اند، معاویه به سلطنت استیلا یافت و نسبت به باقی مانده شوراه، توده مسلمانان و انصار و مهاجرین، راه استبداد سپرد. آن سال برخلاف اسمش سال اتفاق همگانی نبود، سال تفرقه و چند دستگی و تسلط قهرآمیز و زورگویی و غلبه بود. سالی بود که امامت به سلطنتی از قماش رژیم شاهنشاهی ایران تبدیل می گشت و خلافت به تصاحب غاصبانه ای از نوع رژیم امپراتوری روم غربی تغییر ماهیت می داد...». اینکه معاویه خود را اولین پادشاه نامید و سفیر روم پس از حادثه عاشورا یزید را «شاه عرب» خواند، در عملکرد و اظهارات خلفای دیگر اموی و پس از آنان در رویه خلفای عباسی نیز تداوم یافت و آن «امامت» که اسلام تشریح کرده بود و همراه با عصمت، عدالت، ساده زیستی و تقوا بود، به خلافت و از آن پس به سلطنت موروثی و اشرافیت جاهلی تبدیل شد و هم‌اکنون اینها زیانهای انحرافی بود که در سقیفه پیش آمد و هوای نفس بر حکم خدا غالب شد و چشمه زلال ولایت با دسیسه قدرت طلبان ریاست خواه آغشته گشت و مردم مظلوم، از حق برخورداری از امامت «امام معصوم» محروم گشتند.

امام خمینی (ره) می فرمود: «حکومت اسلام، سلطنتی هم نیست، تا چه رسد به شاهنشاهی و امپراتوری. در این نوع حکومتها حکام بر جان و مال مردم «مسلط» هستند و خودسرانه در آن دخل و تصرف می کنند. اسلام از این رویه و طرز حکومت منزّه است، به همین جهت در حکومت اسلامی برخلاف رژیم سلطنت و شاهنشاهی و امپراتوری اثری از کاخهای بزرگ، عمارت کذایی، خدم و خشم، دفتر مخصوص، دفتر ولیعهد، و دیگر لوازم سلطنت که نصف یا بسیاری از بودجه مملکت را از بین می برد نیست. زندگی پیغمبر اکرم (ص) را که رئیس دولت اسلام بود و حکومت می کرد همه می دانید. بعد از آن حضرت نیز تا قبل از دوره بنی امیه این سیره و روش باقی بود.»

سقیفه بنی ساعده، رجعت، ارتداد سیاسی اسلام، پنجاه و پنج سوال از تاریخ.

اسامه بن زید

فرزند زید بن حارثه، جوان رشید و با ایمانی که پیامبر او را در روزهای آخر عمر شریفش به فرماندهی یک سپاه نصب کرد و فرمان عزیمت به موته برای جنگ با رومیان داد، اما سران قریش، در آستانه وفات پیامبر، از پیوستن به جیش اسامه سرباز زدند. پیامبر هم آنان را لعنت کرد.

جیش اسامه.

استبصار

نام یکی از کتب اربعه شیعه، که از معروف ترین و معتبرترین کتابهای حدیثی شیعه در زمینه فقه و احکام است. مؤلف آن شیخ طوسی است، ۴ جلد دارد و احادیث آن به ۵۵۵۸ حدیث می رسد که در ۸۳۰ فصل تنظیم شده است.

استبصار

به معنای بینا شدن، هدایت گشتن، از باطل به حق گرویدن، بصیرت یافتن و شناختن حقانیت شیعه و مذهب اهل بیت و به آن گرویدن. آنان که اهل بیت را رها کرده و پیروی از دیگران کرده اند، در واقع کوردلانی اند که چشم بصیرتشان نابیناست. وقتی به حق بودن تشیع و تبعیت از عترت و ائمه معصوم پی می برند، چشم دلشان به روی حقیقت گشوده می شود. این همان «استبصار» است. در روایات فراوانی از شیعه با عناوینی همچون: مؤمن، عارف، بصیر، مستبصر یاد شده است. در زیارتنامه های متعددی نیز، آگاهی و ایمان و شناخت فضایل و مقامات و جایگاه امامان و قبول امامتشان با «مُسْتَبِصِرٌ بِشَأْنِكُمْ، بِفَضْلِكُمْ وَ ... عَارِفًا بِحَقِّكَ مُسْتَبْصِرًا...» بیان شده است. حضرت علی(ع) به سلمان فرمود: شیعیان ما وقتی به حد استبصار می رسند که فروغ معنوی و نورانیت علمی و غیبی ما را پذیرفته باشند: «لَا يَبْلُغُ أَحَدٌ مِنْ شِيعَتِنَا حَدَّ الْإِسْتِبْصَارِ حَتَّى يَعْرِفَنِي بِالنُّورَانِيَّةِ، فَإِذَا عَرَفَنِي بِهَا كَانَ مُسْتَبْصِرًا بِالْغَا كَامِلًا قَدْ خَاضَ بَحْرًا مِنَ الْعِلْمِ...».

در حدیث دیگری آن حضرت فرمود: مقصود از خاشعین در آیة قرآن شیعیان مستبصرند: «الْخَاشِعُونَ هُمُ الشَّيْعَةُ الْمُسْتَبْصِرُونَ...»، چرا که پیروان عقاید دیگری مثل مرجئه، قدریه، خوارج و دیگرانی چون نواصب، پیامبر خدا را قبول دارند و اختلافی میانشان نیست، اختلافشان درباره ولایت من است که آن را انکار می کنند مگر اندکی.

گذشته از این موارد، که استبصار و بینایی دل و فکر را در ایمان به اهل بیت و خلافت ائمه شیعه می داند، پیوسته در طول تاریخ کسانی ابتدا در مذهب اهل سنت بوده اند، اما به برکت عنایت الهی و در سایة کسب معرفت و مطالعۀ کتاب و مناظرات با علما یا به اسباب دیگر، شیعه و مستبصر شده و حتی کتاب در حقانیت مذهب شیعه نگاشته اند، یا دست از عناد با شیعه برداشته، علیه تهمت های سنی ها به افشاگری پرداخته اند.

امروز این حرکت نورانی و مقدس رو به افزایش و گسترش است و نمونه های فراوانی دیده می شود که تشیع را به عنوان مذهب حق می پذیرند. کسانی چون محمد تیجانی (مؤلف «ثم اهديت»، «فاسألوا اهل الذکر»، «لأكون مع الصادقين» و ...) و احمد حسین یعقوب الأردنی (مؤلف «عدالة الصحابه»، «الخطط السياسية»، «النظام السياسي في الإسلام»، «مركزات الفكر السياسي» و محمد امین انطاکی (مؤلف «لماذا اخترت مذهب الشيعة» و «في طريقي الى الشيعة» شیخ سلیم بشری، طرف بحث با سید شرف الدین در المراجعات، شیخ محمود ابو ربه (مؤلف «اضواء على السنّة المحمّديه»)، و معتصم سید احمد (مؤلف کتاب «الحقیقۀ الضائعۀ» با ترجمۀ «حقیقت گمشده» در دو جلد و «رحلتی نحو مذهب آل البيت» و مروان خلیفات (مؤلف «و ركبت السفینة»)، ادريس حسینی مغربی (مؤلف «لقد شيعني الحسين»، «الخلافة المختصبة» و «هكذا عرفت الشيعة»)، و صائب عبدالحمید (مؤلف «منهج في الانتماء المذهبي»)، سعید ایوب (مؤلف «عقیدة المسيح الدجال» و «معالم الفتن»)، اسعد وحید القاسم فلسطینی (مؤلف «حقیقۀ الشیعۀ الاثنی عشریة»)، صالح الوادانی مصری (مؤلف «الخدعة»، «رحلتی من السنّة الى الشيعة»، «حركۀ اهل البيت»، «عقائد السنّة و عقائد الشيعة»، «السيف و السّياسة»، و «دفاع عن الرسول»)، محمد عبدالحفيظ مصری (مؤلف «لماذا انا جعفری»)، سید عبدالمنعم محمد حسن سودانی (مؤلف «بنور فاطمة اهديت»)، شیخ عبدالله ناصر از کشور کنیا (مؤلف «الشيعة و القرآن»، «الشيعة و الحديث»، «الشيعة و الصحابة»، «الشيعة و التقية» و «الشيعة و الامامة»)، عبدالمحسن عبدالله السراوی (مؤلف «القطوف الدانية»، سید علی بدری (مؤلف «احسن المواهب في حقايق المذاهب»)، سید یاسین معيوف البدری (مؤلف «ياليات قومی يعلمون») و صدها مستبصر دیگر از این قبیل، که نور ولایت اهل بیت دلشان را روشن ساخته و بر تعصبات کورکورانه و باورهای جاهلی غلبه یافته اند و با حریت و آزادی، تشیع را پذیرفته و اعلام کرده یا تهمتهای بی اساس به شیعه را پاسخ داده اند.

استنصار

به معنای یاری خواهی برای احقاق حق و زدودن باطل. امیر المؤمنین(ع) که صاحب حق ولایت و خلافت بر امت بود، برای اتمام حجت از مردم می خواست تا حق او را بپذیرند و گردن نهند. روز سقیفه که علی(ع) و اهل بیت مشغول کفن و دفن پیامبر بودند و دیگران دیگری را به کرسی

خلافت نشانند، شب علی و فاطمه (ع) دست حسین (ع) را گرفته و در خانه یکایک مهاجران و انصار رفتند، حق علی را یاد کرده و آنان را به یاری امام حق فراخواندند. عده معدودی قول یاری دادند، اما باز کوتاهی کردند. علی (ع) خانه نشین شد و به جمع آوری قرآن پرداخت. پس از چند روز به مسجد رفت و پیش ابوبکر و حاضران با صدای بلند اعلام کرد: من پس از رحلت پیامبر مشغول غسل و دفن او و سپس جمع آوری قرآن بودم. آن قرآن را بر آنان عرضه کرد، سپس فرمود: روز قیامت نگویید که من شما را به یاری خویش فراخواندم و حق خود را به شما یادآوری نکردم و شما را به کتاب خدا فراخواندم! ... چند روز گذشت و باز هم نسبت به درخواست ابوبکر و عمر که از او می خواستند بیعت کند اعتنا نکرد و فرمود: چه زود عهد پیامبر را فراموش کردید! باز هم شب شد و همراه همسر و فرزندان به در خانة اصحاب پیامبر رفت و یادآوری حق خود و یاری خواهی از آنان، «استنصار» کرد، تنها چهار نفر پاسخ مثبت دادند. آن حضرت حجت را تمام کرد، اما چون یاری خواهی او را جواب ندادند، خانه نشین شد، حوادث بعدی و حمله به خانة فاطمه سلام الله علیه و بردن علی (ع) به مسجد برای بیعت و ... پیش آمد. سالها بعد نیز وقتی گزارش آن وقایع را می داد، فرمود: چون در نگرینم، دیدم جز خانواده ام یآوری ندارم. جام زهر نوشیدم و پلک بر خار فروبستم و به تلخی روزگار گذراندم: «فَنظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مُعِينٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي».

احتجاج به غدیر، مظلومیت علی (ع)، سکوت ۲۵ ساله.

اسدالله

شیرخدا، اسدالله الغالب، شیر حق هم به کار رفته است، از القاب حضرت علی (ع) است که نشان دهندة شجاعت آن حضرت در میدانهای مبارزه است. امام سجاد (ع) نیز در معرفی آن حضرت با تعبیر «أَسَدُ اللَّهِ الْغَالِبِ، مُطْلُوبٌ كُلِّ طَالِبٍ» از جد خویش یاد کرده است. این صفت درباره حضرت حمزه سید الشهداء هم به کار رفته است، ولی در فرهنگ شیعی و ادبیات و اشعار، درباره امیرالمؤمنین به کار می رود.

اسدالله در وجود آمد در پس پرده آنچه بود آمد

شیر خدای و صفدر و بحر وجود جان بخش در نماز و جهان سوز در وغا

شیرخدا و مخزن اسرار «لو کشف» جفت بتول و نقطه پرگرا اجتبا

از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان منزّه از دغل

القاب و کنیه های علی (ع)

اسرار آل محمد (ص)

نام کتابی از سلیم بن قیس هلالی، از اصحاب امیرالمؤمنین و حسنین (ع) است که به نام «کتاب سلیم» و کتاب «السقیفه» هم شناخته می شود. این کتاب، احادیثی را درباره شیعه، اهل بیت، فضایل امیر المؤمنین، مطاعن مخالفان، فجایع امویان، مباحث ولایت و امامت دارد. به فارسی هم ترجمه شده است و برخی از آن به عنوان اولین کتاب شیعه در زمان امیر المؤمنین (ع) یاد می کنند. کتاب، نزد علما مورد مراجعه و استناد بوده و برخی از امامان هم از آن ستایش کرده اند، از جمله امام صادق (ع) فرموده است: هر کس از پیروان و دوستان ما کتاب سلیم بن قیس هلالی را نداشته باشد، چیزی از مسائل امامت ما نزد او نیست و از وسیله های ما هیچ آگاهی ندارد، این کتاب، الفبای شیعه و سرّی از اسرار آل محمد است. با همه ستایشهایی که از سلیم بن قیس شده، برخی از علما هم نسبت به او و برخی مطالب کتابش نظر مثبتی نداشته اند و همۀ مطالب کتاب را قابل استناد نمی دانند. علامه امینی او و کتابش را مورد استناد فریقین شمرده و او را از جمله راویان حدیث غدیر آورده است.

سلیم بن قیس هلالی.

اصحاب اعراف

درباره اعراف و اصحاب اعراف، بحثهای بسیار و تعریفهای مختلفی است. در یک اصطلاح، «اعراف» مرحله و عالمی بلندمرتبه است میان بهشت و دوزخ. در اصطلاح دیگر، جهانی مافوق که اهل آن (اصحاب اعراف) همه را به چهره می شناسد و می توانند به اهل بهشت و جهنم، به اذن خداوندی دستور بدهند و راهنمایی کنند (اعراف، آیه ۴۶ تا ۴۸). اعراف از ریشه «عرف» به معنای شناخت و پذیرش است، که نقطه مقابل آن انکار و رد است. اعتراف هم از این ریشه است، گردن نهادن به چیزی و پذیرفتن آن.

در روایات، به یک معنی «اصحاب اعراف» همان ائمه و اهل بیت معرفی شده اند که ورود به بهشت، منوط به شناخت و اطاعت آنان است. حضرت علی (ع) فرمود: «نَحْنُ الْأَعْرَافُ، نُوقِفُ بَيْنَ الْجَنَّةِ، فَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَنَا وَ عَرَفْنَا»، اعراف ماییم، ما را در میان بهشت نگه می دارند و جز کسی که ما را بشناسد و ما او را بشناسیم، وارد بهشت نمی شود. اینکه ورود به بهشت در سایه معرفت به اعراف (علی(ع) و آل او) است، در روایات متعددی آمده است. از علی (ع) روایت است: «نَحْنُ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ، نَعْرِفُ أَنْصَارَنَا بِسِيمَاهُمْ، وَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّتِي لَا يَعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِنَا، وَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ، يَعْرِفُنَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى الصِّرَاطِ، فَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَنَا وَ عَرَفْنَا...». اصحاب اعراف ماییم. یاران خود را از چهره شان می شناسیم، اعراف ماییم که خدا را هم جز از راه شناخت ما نمی توان شناخت و اعراف ماییم که خداوند متعال در روز قیامت ما را بر صراط به معرفی قرار می دهد و جز کسی که ما را بشناسد و ما او را بشناسیم، وارد بهشت نمی شود.

با این حساب، هم «اعراف» جایگاه مهمی است، هم «اصحاب اعراف» موقعیت ممتازی در قیامت دارند. اینگونه روایات، شأن والای عترت و مقام امامان را نشان می دهد. سلمان فارسی نقل می کند که بیش از ده بار از پیامبر خدا شنیدم که فرمود: «يا علي! إنك والأوصياء من بعدك أعراف بين الجنّة والنار...» یا علی، تو و جانشینان پس از تو، اعراف میان بهشت و دوزخند، جز کسی که شما را بشناسد و شما بشناسیدش وارد بهشت نمی شود و جز آنان که شما را انکار کنند و نشناسند و شما آنان را نشناسید، وارد دوزخ نمی گردند.

در معنای اصحاب اعراف، این نیز گفته شده که جایی میان بهشت و جهنم است که گروهی آنجا ساکن می شوند که نه مستحق بهشتند نه عقاب دوزخ، به امید فرمان الهی و شفاعتند تا آنکه به آنان اذن داده شود وارد بهشت شوند، یا جایی است که کسانی غیر مکلف در آنجا ساکنند که نه مستحق بهشتند نه دوزخ.

اصحاب جَمَل

به معنای یاران و همراهان شتر. کنایه از طلحه و زبیر و کسانی که در جنگ جمل در سال ۳۶ ق بر ضد امیرالمؤمنین (ع) جنگیدند. در این نبرد که در نزدیکی بصره اتفاق افتاد، عایشه را در هودجی بر شتری سوار کردند و به میدان جنگ آوردند. سخت ترین صحنه های نبرد پیرامون شتر عایشه در گرفت و مدافعان وی در اطراف آن جَمَل مقاومت می کردند. پس از یک روز جنگ، یاران حضرت امیر (ع) شتر را پی کردند و عایشه فرو افتاد و باقیمانندگان گریختند و آن فتنه به سود جبهه امام، پایان یافت. امام علی (ع) در نکوهش از مردم بصره که در این فتنه شرکت داشتند، از آنان با عنوان «سپاهیان زن» و «پیروان چهارپا» یاد می کند: «كُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرْأَةِ وَ أَتْبَاعَ الْبَهِيمَةِ».

جنگ جمل، عایشه، طلحه، زبیر، ناکین.

اصحاب صَفِين

به معنای یاران صفین و صفینی ها، منظور معاویه، عمر و عاص و سپاه شام است که بر ضد حکومت مشروع و الهی حضرت علی (ع) جنگ افروزی کردند و در دشتی به نام «صفین» نزدیکی رقه، در سال ۳۷ ق این نبرد اتفاق افتاد و با ماجرای حکمیت پایان یافت.

اصحاب علی (ع)

تعداد اصحاب امیرالمؤمنین (ع) فراوان است و تا چند هزار نفر می رسد و تنها گروه «شرطه الخمیسی» که یاران ویژه او بودند (شرطه الخمیسی) به چند هزار نفر می رسند. اما برخی از یاران او خاص و ویژه و از حواریون او محسوب می شدند، از قبیل:

۱. «مالک اشتر» (مالک بن حارث الاشتر النخعی)، اهل یمن و از قبیله مذحج، که در سفر علی (ع) به یمن مسلمان شد. ایمان، بصیرت، شجاعت و ولای او نسبت به مولا، زبانزد بود. در کوفه می زیست. در دوران خلافت علی (ع) از فرماندهان سپاه او در جنگ جمل و صفین و نهروان بود. علی (ع) او را به استانداری مصر تعیین کرد و همراه با عهدنامه معروف به آنجا فرستاد، اما پیش از آنکه به مصر برسد، در بین راه با توطئه معاویه در سال ۳۸ هجری مسموم و شهید شد. شهادت او بر علی (ع) بسیار سنگین بود. در نهج البلاغه با تعبیر بلندی او را ستوده است.
۲. «عمار یاسر»، وی از اصحاب پیامبر و از مهاجران نخستین و شیفته پیامبر و علی (ع) بود. پدر و مادرش یاسر و سمیه از شهیدان اسلام پیش از هجرت بودند. وی در عصر عثمان از منتقدان سرسخت بود. عمار یاسر در جنگ صفین در سال ۳۷ هجری در سن ۹۴ سالگی به شهادت رسید.
۳. «مالک بن تیهان»، ابوالهیثم. وی نیز از مسلمانان اولیه و صحابی پیامبر بود. قبل از هجرت مسلمان شد. در جنگهای پیامبر با مشرکین شرکت داشت. در دوره پس از پیامبر، یکی از متعرضان به خلافت ابوبکر بود. با به خلافت رسیدن حضرت علی (ع) در رکاب او فداکاری کرد و در جنگ صفین به شهادت رسید.
۴. «محمد بن ابی حذیفه». پدرش از مسلمانان با سابقه و مهاجران به حبشه بود. وی در زمان عثمان به ولایت مصر گماشته شد. در حکومت علی (ع) هم مدتی در مصر بود. در سال ۳۸ که عمروعاص بر مصر تسلط یافت او را به شهادت رساند.
۵. «قیس بن سعدبن عباد». وی از اصحاب پیامبر و پسر سعد بن عباد خزرجی بود، پس از قتل عثمان، از اولین بیعت کنندگان با علی (ع) بود و بشدت به آن حضرت علاقه داشت. اوایل خلافت علی (ع) وی فرمانروای مصر بود. معاویه بسیار کوشید تا او را استاندار آذربایجان ساخت، در جنگ صفین و نهروان، از فرماندهان سپاه علی (ع) بود. پس از صلح امام حسن (ع) با معاویه، به مدینه رفت و تا آخر عمر آنجا بود.
۶. «محمد بن ابی بکر». وی پسر اسماء بنت عمیس بود. شوهر اسماء، جعفر طیار بود که در جنگ موته شهید شد. پس از شهادتش اسماء به همسری ابوبکر درآمد و محمد بن ابی بکر ثمره این ازدواج بود که در سال حجه الوداع به دنیا آمد. پس از درگذشت ابوبکر در سال ۱۳ هجری، اسماء همسر علی بن ابی طالب شد. محمد ابی بکر که آن هنگام سه ساله بود، تحت تربیت امام علی (ع) قرار گرفت. حضرت به او علاقه داشت، او هم شیفته امام بود. پس از کشته شدن عثمان و به خلافت رسیدن امام، وی در رکاب حضرت امیر قرار گرفت، در جنگ جمل از فرماندهان سپاه امام بود. سپس حضرت او را به فرمانروایی مصر گماشت. در حمله سپاه شام به مصر در سال ۳۸ هجری، مورد بی وفایی یاران خویش قرار گرفت، او را گرفته و شهید کردند. حضرت علی (ع) از شنیدن خبر شهادت او بسیار اندوهگین شد.
۷. «حُجر بن عدی». وی از قبیله کنده یمن بود و در کوفه می زیست و از اصحاب پاکبخته و فداکار امیرالمؤمنین بود. پس از شهادت حضرت علی (ع) و صلح امام حسن مجتبی با معاویه، یکی از چهره های سرشناس کوفه در مخالفت با معاویه و دفاع از امیرالمؤمنین (ع) بود. سرانجام معاویه او و یارانش را دستگیر کرد و در مَرَجُ العَدْرَاء، در سال ۵۱ هجری به شهادت رساند. امام حسین (ع) در نامه ای که به معاویه نوشت، از جمله انتقادهای تندش به او کشتن حجر بن عدی بود.

۸. «میثم تمار»، وی غلام زنی از بنی اسد بود. علی (ع) او را خرید و آزاد کرد. حضرت نحوه شهادت او را به وی گفته بود و نخلی را هم که قرار بود بر آن به دار آویخته شود نشانش داده بود. وی از شیعیان مخلص و یاران بی نظیر امام به شمار می رفت. ابن زیاد او را دستگیر کرد و به دار آویخت. میثم تمار تا آخرین دم که بر بالای دار زنده بود، زبان به مدح علی (ع) و نقل فضایل او می گشود.
۹. «عمر بن حَمَقْ خَزَاعِی». وی نیز از یاران ثابت قدم امام علی (ع) از قبیله خزاعه و ساکن کوفه بود. در جنگ صفین، در دفاع از علی (ع) حماسه ها آفرید و پس از شهادت امام، در کوفه از سران شیعه به شمار می آمد. چون تحت تعقیب والی کوفه بود متواری شد. معاویه زن او را دستگیر و زندانی کرد. عمرو بن حمق را یافتند و به شهادت رسانده و سرش را نزد همسر زندانی او فرستادند. نسبت به شهادت او نیز، حسین بن علی (ع) در نامه اعتراض آمیزش به معاویه اشاره کرده است.
۱۰. «زُشَید هَجَرِی». وی از یاران باوفای امام علی (ع) و از دوستان صمیمی میثم تمار و حبیب بن مظاهر بود. اهل یمن بود. پس از شهادت علی (ع) در کوفه دچار فتنه های «زیاد» شد. او را دستگیر کرده و به شهادت رساندند.
۱۱. «کمیل بن زیاد». اهل یمن و از قبیلۀ نَخَع و از اصحاب سرّ امیرالمؤمنین و مردی شجاع و زاهد بود. در کوفه می زیست، سخنان حضرت علی (ع) با او که در نهج البلاغه آمده است مشهور است و دعای کمیل، از تعلیمات حضرت به اوست. وی در زمان حجاج بن یوسف ثقفی دستگیر شد و به شهادت رسید.
۱۲. «قنبر». وی از فدائیان حضرت و پیوسته ملازم او بود و غلام امام به شمار می آمد و حضرت او را در پی کارهای مهم می فرستاد. وی نیز در زمان حجاج دستگیر شد و به دستور او، وی را گردن زدند.
۱۳. «عبدالله بن عباس». او پسر عباس بن عبدالمطلب و از بنی هاشم بود. در دوران خلافت امیرالمؤمنین، از یاران و مشاوران و فرماندهان او بود و در جنگ جمل و صفین و نهروان حضور داشت. پس از شهادت امام علی (ع) با امام مجتبی بیعت کرد. وی مقامی والا داشت و سخنان او در تفسیر، که همه را از علی (ع) آموخته بود، فراوان است. وی در سال ۶۸ در ۷۱ سالگی در طائف درگذشت.
۱۴. «هاشم مرقال». نامش هاشم بن عتبه و برادرزاده سعد بن ابی وقاص بود. از دلاوران اصحاب پیامبر و علی (ع) و جانبازان جبهه یرموک بود. مرقال که لقب اوست، اشاره به شیوه خاص او در حمله به دشمن است. در جنگهای جمل و صفین در رکاب علی (ع) جهاد کرد و در صفین شهید شد. شجاعت او مورد ستایش امیرالمؤمنین بود.
۱۵. «ابوالأسود دوئلی». نامش ظالم بن عمرو بود. از دلباختگان علی (ع) و ادیب و شاعر و شیعه برجسته بود، در نبرد جمل و صفین حضور داشت و از طرف امام، قاضی بصره بود. وی به امر امام، پایه گذار علم نحو شد و قرآن را نقطه گذاری کرد. در سال ۶۹ هجری درگذشت.
- در معرفی اصحاب امام علی (ع) به این مقدار بسنده می کنیم، چون شمار آنان بسیار است و به نام برخی از اصحاب سرشناس آن حضرت اشاره می کنیم. (جز آنان که نامشان گذشت):

ابویوب انصاری، ابوذر غفاری، ابورافع، ابوسعید خدری، ابوقتاده، احنف بن قیس، اصبخ بن نباته، اویس قرنی، جابر بن عبدالله انصاری، جاریه بن قدامه، جندب بن عبدالله، حارث همدانی، خزیمه بن ثابت، ربیع بن خثیم، زید بن صوحان، صعصع بن صوحان، سلمان فارسی، سهل بن حنیف، عثمان بن حنیف، شیبث بن ربیع، ضحاک بن قیس، ضرار بن ضمیره، عبدالله بن بدیل، عبدالله بن جعفر بن ابی طالب، عدی بن حاتم، عدی بن حارث، علی بن ابی رافع، فضل بن عباس، قثم بن عباس، مخنف بن سلیم، مسلم مجاشعی، معقل بن قیس، مقداد بن عمرو.

روزی پیامبر خداﷺ عباى یمانی خود را طلبید و بر روی خود کشید. امام حسن، امام حسین و سپس علی بن ابی طالب و حضرت زهرا زیر آن ردای پیامبر قرار گرفتند. آنگاه پیامبر دست به آسمان برداشت و چنین دعا کرد: خداوندا! اینان خاندان منند، گوشت آنان گوشت من و خونشان خون من است، آنچه آنان را آزرده کند مرا می آزارد. من با هر که با ایشان بجنگد درجنگم و با هر که با آنان از در صلح درآید در آشتی ام، دشمن دشمنشان و دوستدار دوستشان هستم، آنان از منند و من از ایشان، درودها و آمرزش و رضوان خود را بر آنان قرار بده و هر نوع پلیدی را از آنان دور ساز و آنان را به نحو کامل پاک گردان. از سوی خدا ندا آمد که من هم هستی را به خاطر این پنج تن که زیر عبا جمع شده اند آفریده ام، یعنی فاطمه و پدرش و همسرش و فرزندانش، جبرئیل هم نزد آنان رفت و سلام و تحیت الهی را برایشان نازل کرد و گفت خداوند وحی کرده و فرموده است: «أَمَّا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا». خداوند اراده کرده که از شما خاندان، پلیدی را دور کند و شما را کاملاً پاک سازد.

این ماجرا دربارهٔ این پنج تن معصوم به طور خلاصه یاد شد، سبب شده که آنان را «اصحاب کساء» و آن روز را یوم العبا و یوم الکساء گویند. نیز آل عبا و پنج تن آل عبا هم گفته می شود. آنچه به شرح مفصل این واقعه مربوط می شود «حدیث کساء» نام دارد که خواندن آن فضیلت دارد و از جابرین عبدالله انصاری نقل شده است. آیه ای که در شأن و منقبت این خاندان نازل شد، به «آیة تطهیر» معروف است، که دلیل عصمت اهل بیت و از برجسته ترین فضیلت‌های این خاندان است و بر این آیه جهت امامت حضرت علی (ع) ائمه دیگر استدلال شده است. توسل به اصحاب کساء نیز سفارش شده است.

علی الله فی کلّ الامور توکلی وبالخمس اصحاب الکساء توسلی

در روایات، «اصحاب کساء» به پیامبر و اهل بیت او گفته می شود و احادیث فراوانی در فضیلت و مقام آنان نقل شده است. گروهی از غلات منحرف به الوهیت این پنج تن قائل اند که به «اصحاب علیاء» معروفند.

آیة تطهیر، اصحاب علیاء اهل بیت.

اصلاحات علوی

مدیریت جامعه براساس عدالت، رشد معنوی مردم، اجرای احکام الهی، مبارزه با ظلم و مفاسد، رعایت حقوق متقابل مردم و حاکمان از مهمترین پایه های اصلاحات از نگاه امام علی(ع) است و کسی که با این هدف و در این مسیر، اصلاح طلب باشد، سعادت مند است: «مِنْ كَمَالِ السَّعَادَةِ السَّعَى فِي أَصْلَاحِ الْجُمْهُورِ». از این رو اصلاحات باید از «خود» شروع شود و آنکه خود صالح نیست، نمی تواند اصلاحگر باشد. آن حضرت می فرماید: «عَجِبْتُ لِمَنْ يَتَصَدَّى لِأَصْلَاحِ النَّاسِ وَ نَفْسُهُ أَشَدُّ شَيْئًا فَسَادًا». در شگفتم از کسی که عهده دار اصلاح مردم می شود، در حالی که خودش فاسدترین چیز است.

اصلاحات علوی بر مبنای شرع و رعایت موازین الهی و دوری از خودخواهی و حرمت شکنی و خودسوزی است. می فرماید: «إِنِّي لَعَالِمٌ بِمَا يَصْلِحُكُمْ وَ يَقِيمُ أَوْدَكُمْ، وَلَكِنِّي لَا أَرَى أَصْلَاحَكُمْ بِإِفْسَادِ نَفْسِي»، من می دانم چه چیزی شما را اصلاح می کند و کژیهای شما را استوار می سازد، لیکن اصلاح شما را با تباه کردن خودم روا نمی بینم. تحقق اصلاحات در جامعه از راه اصلاح مسؤولان و متولیان است، آنگونه که فساد رعیت هم نتیجه فساد حکام است. امیرالمؤمنین می فرماید: «فَلْيَسْتِ تَصْلِحِ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوَلَاةِ». مردم جز با صلاح والیان، اصلاح نمی شوند.

مفاسدی که امیرالمؤمنین هنگام تصدی خلافت با آنها مواجه بود، عبارت بود از: تبعیض در بهره گیری از بیت المال، حیف و میل اموال عمومی، انحراف در روش تصدی گری امور، احیای فرهنگ جاهلی، رواج بی تقوایی و مفاسد اجتماعی، تعطیل احکام خدا، ترویج بدعت و باطل

و مفسد اقتصادی. اصلاحات علوی مقابله همه جانبه با همۀ این مفسد بود. خطبۀ او در آغاز خلافت و پس از بیعت مردم، ترسیمی از شیوۀ اصلاحات آن حضرت است: «ذمتی بما اقول رهینۀ ه». پیشاهنگی والی و حاکم در عمل به احکام خدا و رعایت حق، شاخصۀ دیگر اصلاحات علوی است. وی سوگند می خورد که اگر مردم را به طاعت دعوت می کند یا از معصیت نهی می کند، خودش جلوتر از همه به آن عمل می کند: «ما اُحْتَكُمُ عَلَى طَاعَةِ إِلَّا وَ أَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا وَلَا أَنهَاكُمْ عَنِ مَعْصِيَةِ إِلَّا وَ أَنتَاهِي قَبْلَكُمْ عَنْهَا». آن حضرت در برنامه های اصلاحی، با نیتی الهی وارد عمل می شد، به خوش آمدن یا رنجیدن کسی در راه ادای تکلیف اعتنایی نداشت، برای اجرای حق، حتی کسانی را هم از دست می داد، تلخی حق را بر شیرینی مجامله و سازشکاری و تسامح ترجیح می داد، در کیفر خیانتکار هیچ ملاحظه کاری نمی کرد و چون خود را مشروع می دانست و حمایت مردمی را داشت، قاطع بود، شایسته سالاری را در عزل و نصبها ملاک قرار می داد، برای نقد دلسوزانه میدان و مجال می داد، اما تخریب و براندازی را بر نمی تافت، برای حفظ سلطه و قدرت، از محدودۀ حق و عدل بیرون نمی رفت «أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِّيَتْ عَلَيْهِ؟»، حق را بیش از هر چیز دیگر به مصلحت می دید، برای اصلاح ساختار اداری جلوی استفاده های ناروا از بیت المال و مقام و موقعیت و خویشاوندی و رابطه را می گرفت و برای لحظه ای هم بر سرپرست ماندن ناصالحان را تحمل نمی کرد، نظارت و بازرسی دقیق بر عمل کارگزارانش داشت و به آنان آزادی بی قید و شرط نمی داد، برای متخلفان حاشیه امنی قائل نمی شد و سوء استفاده گران را برای رهایی از تعقیب و کیفر مجال بهره گرفتن از رابطه نمی داد، پرونده داران در حکومتها فاسد را به همکاری نمی پذیرفت و در مسئولیت سپردن به اشخاص، کاردانی، دینداری و امانت را ملاک قرار می داد، بیش از خراج گیری به آبادگری اهمیت می داد و بیش از رفاه اقتصادی به رشد معنوی می اندیشید، از سرمایه های بادآورده حساب می کشید، برابری در برابر قانون را سیاست خود ساخته بود و خود بیش از همه به آن گردن می نهاد، برای برخورداری همگانی از غذای خوب و مسکن مناسب می کوشید، عدالت اجتماعی، آزادی اجتماعی، قانون گرایی، همسانی والیان با مردم، احقاق حقوق آسیب پذیران، مدیریت کارآمد و مکتبی با کارگزاران با تقوا و خدا ترس و ساده زیست را در صدر برنامه های اصلاحی خویش قرار می داد و مصلحت و منفعت عمومی را بر منافع و خواسته های خواص و حاشیه نشینان پرتوقع و کم کار مقدم می داشت، آنگونه که در توصیه هایش به مالک اشتر نیز آمده است (وَلْيَكُنْ أَحَبُّ الْأُمُورِ...). اصلاحات علوی، تلاش برای اقامۀ عدل و رفع ظلم و تأمین معیشت برای عموم و برابری حقوقی افراد و مساوات در بیت المال و پرهیز از نابرابری بود.

حکومت علوی

اصول مذهب

غیر از «اصول دین» که همۀ مسلمانان در آن مشترک اند، یعنی توحید، نبوت و معاد، عقیده به امامت و عدل، از اصول مذهب شیعه به شمار می رود، یعنی عقیده به امامت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین (ع) و یازده امام دیگر به نصب الهی، و عقیده به عدل خداوند.

امامت، عدل، تشیع، ولایت.

اطاعت

پیروی و فرمانبرداری، یکی از وظایف امت در برابر اوامر خدا و رسول و اولی الامر است. قرآن کریم در کنار اطاعت خدا و پیامبر، به اطاعت از اولی الامر (ائمه معصومین) فرمان می دهد: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ». در کلام حضرت علی (ع)، اطاعت از امام، به عنوان یک فریضه و به خاطر بزرگداشت امامت شمرده شده است: «... وَ الطَّاعَةُ تَعْظِيمًا لِلْإِمَامَةِ ه».

در احادیث مربوط به اهل بیت و ائمه، وظایفی همچون لزوم اقتدا به آنان، تمسک به آنان، اعتقاد به آنان، تبعیت از فرمان ایشان، عقب نماندن و جلو نیفتادن از آنان، مقدم داشتن ایشان، ... مطرح است. امام علی (ع) می فرماید: «أَنْظُرُوا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ، فَالزَّمُوا سَمْتَهُمْ وَ اتَّبِعُوا آثَرَهُمْ ...» به خاندان پیامبرتان بنگرید، همراه راه و روش آنان باشید و در پی آنان روید. پیامبر خدا (ص) نیز فرموده است: «تَمَسَّكُوا بِطَاعَةِ أَهْلِ أُمَّتِكُمْ وَ لَا

تُخَالِفُوهُمْ، فَإِنَّ طَاعَتَهُمْ طَاعَةُ اللَّهِ» به فرمانبرداری از امامان خود تمسک جوید و با آنان مخالفت نکنید، چرا که اطاعت آنان اطاعت خداست، در زیارت جامع کبیره می خوانیم: «مَنْ أَطَاعَكُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَاكُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ» و اینگونه است که اطاعت از اهل بیت و امامان، با اطاعت الهی پیوند خورده است و معیار اطاعت الهی، پیروی از این خاندان است.

این اطاعت، گاهی نیز با تعبیر عمل به سخنان و «اخذ قبول» بیان شده است، یا «تسلیم امر» بودن. حضرت رضا(ع) در معرفی اوصاف شیعه فرمود: «شِيعَتُنَا، الْمُسْلِمُونَ لِأَمْرِنَا، الْأَخْذُونَ بِقَوْلِنَا، الْمُخَالِفُونَ لِأَعْدَائِنَا، فَمَنْ لَمْ يَكُنْ كَذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَّا» شیعیان ما آناند که تسلیم امر ما باشند، به گفتۀ ما عمل کنند، با دشمنانمان مخالف باشند، پس هر که چنین نباشد از ما نیست.

دراینکه از «اولی الامر» باید اطاعت کرد، سخنی نیست، لیکن شیعه، «اولی الامر» را ائمه معصومین(ع) می داند. برخی از اهل سنت، آنان را هل حلّ و عقد می دانند، یا هر که را که امت است، حق دیگر، یاری و نصرت است. اگر اطاعت از امام نباشد، امام هم نمی تواند مسؤلیت رهبری و هدایت را انجام دهد. اطاعت مردمی، پشتوانۀ قدرت اجتماعی و بسط ید امام در عمل به اسلام است. امیرالمؤمنین(ع) در خطبۀ جهادیۀ خویش، ضمن شکایت از سستی و کوتاهی همراهانش در نبرد با دشمن و ردّ این اتهام که می گفتند: علی(ع) مرد شجاعی است، لیکن دانش جنگ ندارد، از سابقه بیش از چهل ساله خویش در حضور در میدان های رزم و جنگاوری یاد می کند و می فرماید: «وَلَكِنْ لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يَطَاعُ!»، از کسی که اطاعت نکنند، رأی ندارد، یعنی اشکال در فرماندهی و پیشوایی او نیست، بلکه در عدم فرمانبری و پیروی مردم است.

امامت اولی الامر، بیعت، تشیع، حقوق اهل بیت.

اعیان الشیعه

نام کتاب عظیم و دائره المعارف مهم مرحوم سید محسن الامین العاملی (۱۲۸۴ - ۱۳۷۱ ق) است که شرح حال بزرگان شیعه را از قدیم تا زمان مؤلف دارد، در حدود ۱۲ هزار شخص را معرفی کرده است. مجلدات اولیه آن، افزون بر معرفی نقش شیعه و علمای امامیه در عرصه های مختلف علوم و تألیفات آنان، به زندگی نامه خوبی از چهارده معصوم(ع) پرداخته است. ترتیب کتاب، الفبایی است، در ۱۰ جلد رحلی بزرگ، با چند جلد مستدرک و فهرستهای فنی.

شیعه شناسی.

افضلیت علی(ع)

در اینکه امیرالمؤمنین(ع) از همه صحابه در جهات مختلف برتر است، روایات فراوانی نقل شده است و پیامبر خدا(ص) فضایل او را یک به یک برشمرده و افضل از دیگران دانسته است. یک نمونه از صدها حدیث، چنین است: «عَلِيٌّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ أَقْدَمُ أُمَّتِي سِلْمًا وَ أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا وَ أَصْحَهُمْ دِينًا وَ أَفْضَلُهُمْ يَقِينًا وَ أَحْلَمُهُمْ جِلْمًا وَ أَسْمَحُهُمْ كَفًّا وَ أَشْجَعُهُمْ قَلْبًا وَ هُوَ الْإِمَامُ وَ الْخَلِيفَةُ بَعْدِي» که برتری آن حضرت را از نظر سابقۀ در اسلام، علم، دین، یقین، حلم، بخشندگی و شجاعت بیان فرموده و بر امامت و خلافت وی پس از خود تصریح کرده است. در میان متکلمان شیعه و اهل سنت، در اینکه علی(ع) افضل است یا دیگری، بحثهایی وجود دارد و برخی این حقیقت روشن تر از آفتاب را منکر شده اند. در مقابل، عالمانی از شیعه هم در ردّ نظریه آنان تألیفاتی مستقل دارند. «تفضیلیه»، نام گروهی است که به برتری آن حضرت باور دارند.

تفضیلیه، امامت مفضول، فضایل علی(ع).

القاب و کنیه های علی(ع)

«لقب»، نام ویژه ای است که نشانۀ خصوصیتی در صاحب نام است و مفهوم آن خوبیها و فضایل یکی انسان است. القاب حضرت علی(ع) که در روایات، زیارات، اشعار و ادعیه آمده، بسیار است. برخی از معروفترین لقبهای وی در عربی و فارسی چنین است: الام، امیرالمؤمنین، حیدر، مرتضی، انزع البطین، یعسوب الدین، امام المؤمنین، یعسوب المؤمنین، امام الأئمه، امام الأولیاء، امام المتقین، اسد الله، ولی، وصی، تقی، قاتل الناکثین و القاسطین، شبیه هارون، صاحب اللواء، سیف رسول الله، صدیق اکبر، خاصف النعل، کاشف الكرب،

ابوالریحان‌تین، بیضه البلد، قائد الغرّ المحجلین، امیر البرره، مختار، سیف الله، فاروق امت، باب علم النبی، امیرالنحل، ابن شهر آشوب نقل می کند: وی در قرآن سیصد نام دارد و در روایات، خدا می داند.

در کاربرد ادبیات و اشعار فارسی هم تعابیر فراوانی به عنوان لقب خاصّ او رواج دارد، از جمله: فاتح خیبر، شیرگیر، مولود کعبه، ضیاء دیده، شیرخدا، مرتضی علی، حیدر، ساقی کوثر، امین پیامبر، شاه ولایت، شحنّه نجف، مولای متقیان، شاه مردان، شیر یزدان، حیدرکزار، شاه دلّدل سوار، خیبر گشا، بت شکن، خانه زاد خدا و...

لقب های ویژه او نزد آسمانیان و زمینیان و در لوح و صحف ابراهیم و نزد حورالعین و در زبان عبری و سریانی، در زبور و انجیل و قرآن، نزد رومیان و عرب و عجم و ترک و دیلم، نزد کاهنان و جنیان در منابع مکتوب آمده است. فهرست مفصّلی به ترتیب الفبا نیز از القاب آن حضرت در کتاب «مناقب» نقل شده که خواندنی است. لقبها و یا اوصاف علی (ع) در احادیث شیعه و سنّی بسیار است. شهید قاضی نورالله شوشتری براساس تتبع خود در روایات عامه ۲۴۷ صفت یافته و متن آن احادیث را مشتمل بر این اوصاف است، از منابع اهل سنّت آورده است، از قبیل: امام المتقین، سید المسلمین، سیدالأوصیاء، امام کلّ مؤمن و مؤمنه، قائد الغرّ المحجلین، یعسوب الدین، خاتم الوصیین، امیر المؤمنین، ولی الناس، اولّ من آمن برسول الله، وصی رسول الله، اخو رسول الله، امین الله علی وحیه، خلیفه رسول الله، سیف الله علی اعدائه، حجّه الله، الصدیق الأكبر، وزیر رسول الله و ...

«کنیه»، غیر از نام اصلی شخص است و اغلب به خاطر داشتن فرزند یا چیزی یا صفتی دارای ستایش یا نکوهش، به کسی گفته می شود و با «اب»، «ام»، «ابن» و «بنت» می آید، مثل ابوالحسن و امّ لیلا. گاهی کنیه به عنوان تکریم و احترام بر کسی اطلاق می شود. از کنیه های حضرت علی (ع) می توان از ابوالحسن، ابوالحسین، ابوالحسنین، ابوزینب، ابوریحان‌تین، ابوتراب، ابوالهیجاء، ابوالاثمه، ابوالسبّین، ابوالشهداء، ابوالعتره، ابوالقاصم، ابوالمؤمنین، ابوشبّر، ابومحمد یاد کرد.

رومی، نشد از سرّ علی کس آگاه
آری نشد آگه کسی از سرّ الله
یک ممکن و این همه صفات واجب
لا حول و لا قوه الا بالله

نام علی (ع)، تلمیحات غدیری و علوی، فضائل علی (ع)

امامان شیعه

پیشوایان معصومی که از سوی خداوند، به رهبری امت اسلامی تعیین شده اند و پیامبر خدا، نام یکایک آنان را برشمرده و معین کرده است. شیعه ناب به امامت دوازده تن پیشوای معصوم و الهی معتقد است و از این رو به شیعیان، اثنی عشری گویند. هرچند بعضی از فرقه های شیعه به امامت کمتر از این تعداد، معتقدند. امامان دوازده گانّه شیعه از این قرارند:

اول: امام علی بن ابی طالب، امیرالمؤمنین (ع)،

تولد مکه، شهادت کوفه سال ۴۰ هجری، ۶۳ سال عمر.

دوم: امام حسن بن علی (ع)، مجتبی،

تولد مدینه، سال ۳ هجری، شهادت مدینه، سال ۵۰ هجری، ۴۸ سال.

سوم: امام حسین بن علی (ع)، سیدالشهداء،

تولد مدینه، سال ۴ هجری، شهادت کربلا، سال ۶۱ هجری، ۵۷ سال.

چهارم: امام علی بن حسین (ع)، زین العابدین،

تولد مدینه، سال ۳۸ هجری، شهادت مدینه، سال ۹۵ هجری، ۵۷ سال.

پنجم: امام محمدبن علی (ع)، باقرالعلوم،

تولد مدینه سال ۵۷ هجری، شهادت مدینه سال ۱۱۴ هجری، ۵۷ سال.

ششم: امام جعفر بن محمد (ع)، صادق،

تولد مدینه سال ۸۳ هجری، شهادت مدینه سال ۱۴۸ هجری، ۶۵ سال.
 هفتم: امام موسی بن جعفر (ع)، کاظم،
 تولد ابواء (بین مکه و مدینه) سال ۱۲۸ هجری، شهادت بغداد، سال ۱۸۳ هجری، ۵۵ سال.
 هشتم: امام علی بن موسی الرضا (ع)،
 تولد مدینه سال ۱۴۸ هجری، شهادت طوس، سال ۲۰۳ هجری، ۵۵ سال.
 نهم: امام محمد بن علی التقی، جواد،
 تولد مدینه، سال ۱۹۵ هجری، شهادت بغداد سال ۲۲۰ هجری، ۲۵ سال.
 دهم: امام علی بن محمد (ع)، هادی نقی،
 تولد مدینه سال ۲۱۲ هجری، شهادت سامرا، سال ۲۵۴ هجری، ۴۲ سال.
 یازدهم: امام حسن بن علی (ع) عسگری،
 تولد مدینه، سال ۲۳۲ هجری، شهادت سامرا، سال ۲۶۰ هجری، ۲۸ سال
 دوازدهم: امام محمد بن حسن المهدی (ع)،
 تولد سامرا، سال ۲۵۵ هجری، تاکنون زنده است، عجل الله فرجه الشریف.

اَئِمَّةُ اثْنِي عَشَرَ، اهل بیت.

امامت

از اصول مهم تشیع و دین، اعتقاد به امامت و پیشوایی امامان معصوم از اهل بیت پیامبر است. طبق دلیل های متقن عقلی و نقلی، امامت از سوی خداوند به امام سپرده می شود و از شرایط آن عصمت و علم است و برای این ریاست والای دینی که جانشینی رسول خدا و ادامۀ راه او و اجرا و تبیین احکام الهی را عهده دار است، چنین شرطی ضروری است و مردم حق انتخاب امام ندارند، بلکه خدا تعیین می کند و از زبان پیامبر به مردم ابلاغ می شود، آنگونه که در حادثۀ غدیر خم، رسول خدا مأموریت ابلاغ امر خدا را در این مورد بر مردم داشت. پس «امامت، عبارت است از ریاست عامۀ بر جامعه اسلامی در امور دین و دنیا». علامه طباطبایی امامت را به حسب باطن، نوعی ولایت بر مردم در کارهایشان و هدایت آنان به مطلوب می داند، نه فقط نشان دادن راه که کار پیامبر و رسول و هر مؤمن هدایتگر است.

برخلاف اهل سنت که امامت را در حد حکمرانی و زمامداری می دانند، شیعه معتقد است که امامت، حفظ دین، پاسداری از شرع، مقابله با بدعتها و تحریفها، پاسخگویی به نیازهای فکری و دینی، اجرای احکام قرآن و تدبیر امور مسلمین است و این نیاز به شرایطی فراتر از یک حاکم و والی دارد، از این رو سوی خدا تعیین می شود و انتصاب است، نه انتخابی از سوی مردم. امام، حجت از سوی خدا بر بندگان است و باید داناترین، متقی ترین دین را عهده دار شود و باید دارای عصمت و علم الهی و نصب شده از سوی خدا باشد.

چون احکام اسلامی همیشگی است، نه محدود به زمان پیامبر خدا، پس برنامه و تدبیری هم برای تداوم خط رسالت برای پس از رسول باید باشد. تئوری و فلسفه سیاسی اسلام در قالب «امامت امام معصوم» شکل می گیرد و حکومت و زمامداری، تنها بخشی از وظایف و مسئولیتهای امام است. به تعبیر حضرت علی (ع)، امامت، سامان بخش و وحدت آفرین امت است: «... وَ الْإِمَامَةُ نِظَامٌ لِلْأُمَّةِ» و در کتب حدیث، بحثهای مبسوطی درباره امام و حجت و نیاز بشر به حجت الهی و ویژگیها و اوصاف و بایستگیهای امامان انجام گرفته است، که باید به آنها رجوع کرد. امامت، بر دوش امت، تکلیف اطاعت می آورد. شناخت امام و اطاعت از او ضروری است و مرگ بدون معرفت امام و داشتن امام، مرگی جاهلی است، به فرمودۀ امام علی (ع): «مَنْ مَاتَ وَ لَا إِمَامَ لَهُ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً».

در قرآن کریم، بحث امامت مطرح است و شرایط و ویژگیهای آن و لزوم اطاعت از پیامبر و اولی الامر بیان شده است. آیۀ ولایت، آیۀ اطاعت، آیۀ مباحله، آیۀ تبلیغ، حدیث غدیر، حدیث ثقلین، حدیث منزلت و ... در این زمینه هاست.

برای خالی نبودن کتاب، به چند درباره امامت اکتفا می شود:

- ۱ - امام صادق (ع): «إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو إِلَّا وَفِيهَا إِمَامٌ ...» زمین خالی از امام نمی ماند.
- ۲ - امام باقر (ع): «إِنَّمَا يَعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ يَعْبُدُهُ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَرَفَ إِمَامَهُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ ...» تنها کسی خدا را می شناسد و می پرستد که خدا را و امام خود از میان ما را بشناسد.
- ۳ - امام صادق (ع): «نَحْنُ وُلَاةُ أَمْرِ اللَّهِ وَ خَزَنَةُ عِلْمِ اللَّهِ وَ عَيْبَةُ وَحَى اللَّهِ.»
ما صاحبان ولایت الهی و خازنان علم پروردگار و دارندگان وحی خداییم.
- ۴ - امام رضا (ع): «الْأئِمَّةُ خُلَفَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي أَرْضِهِ»، امامان، خلفای خدای متعال در زمین اویند.
- ۵ - امام رضا (ع): «إِنَّ الْإِمَامَةَ هِيَ مَنْزِلُ الْأَنْبِيَاءِ وَ إِرْثُ الْأَوْصِيَاءِ، إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَ خِلَافَةُ الرَّسُولِ... إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَ صَالِحُ الدُّنْيَا وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ الْإِمَامَةَ أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَ فَرَعَةُ السَّامِي» امامت، جایگاه پیامبران و میراث اوصیاست، امامت جانشین خدا و پیامبر است، امامت، سررشتۀ دین و سامان بخش مسلمانان و صلاح دنیا و عزت و اقتدار مؤمنان است. امامت ریشۀ بالندۀ اسلام و شاخۀ رفیع آن است.
- ۶ - پیامبر اکرم (ص): «الْأئِمَّةُ اثْنَا عَشَرَ، تَسَعُهُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ وَ مِنَّا مَهْدِي هَذِهِ الْأُمَّةِ، مَنْ تَمَسَّكَ مِنْ بَعْدِي بِهِمْ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِحَبْلِ اللَّهِ ...» امامان پس از من دوازده نفرند، نه نفرشان از نسل حسین (ع) اند و مهدی این امت از ماست، هر کس پس از من به آنان تمسک جوید، به ریسمان استوار الهی چنگ زده است.
- ۷ - پیامبر اکرم (ص): «تَمَسَّكُوا بِطَاعَةِ أئِمَّتِكُمْ وَ لَا تُخَالِفُوهُمْ، فَإِنَّ طَاعَتَهُمْ طَاعَةُ اللَّهِ وَ إِنَّا مَعْصِيَتُهُمْ، مَعْصِيَةُ اللَّهِ»، به اطاعت امامانتان چنگ بزنید و با آنان مخالفت نکنید، چرا که اطاعت آنان اطاعت خداست و نافرمانی ایشان، نافرمانی خدا.

« امامت، اکسیری است که اگر به امتی بزنند، از همه سلب جهت کرده و همه را در یک جهت قرار می دهد. امامت، نظام بخش جامعه است و امام، نگهبان اسلام از تحریفها و حافظ مسلمین از گمراهیها، امام، ضمانت اجرای احکام قرآن است، قطب کنترل کننده حرکات اجتماع است، مشعل هدایت شبهای تیره و فروغ یقین افروز در پیچ و خمهای شک و اضطراب است.»

شیخ مفید نیز درباره امام چنین می گوید: امام، انسانی است که به نیابت از پیامبر، ریاست کلی در امور دین و دنیا را دارد و باید معصوم باشد؛ وگرنه ایمن از کاستی و افزونی در دین نخواهیم بود. امامت از دیدگاه شیعه، ریاست عامه در امور دین و دنیا به نیابت از پیامبر و عهدی از سوی خدا به امامان است و با نص خدا و رسول تعیین می شود و امام علی (ع) نخستین امام برحق است، و پس از او امام حسن و سپس امام حسین، سپس امامان نه گانه از نسل آن حضرت که آخرین آنان امام زمان حضرت مهدی (ع) است که در غیبت به سر می برد و روزی به امر خدا ظهور می کند و جهان را پر از عدالت می سازد.

امام باید معصوم باشد و در صفات کمال مثل علم، تقوا، شجاعت، فقاقت، عقل، حسن خلق و سیاست، برترین فرد زمان خویش باشد. امام در آنچه می گوید و می کند برای مردم حجت است و اطاعتش بر امت واجب. عقیده به «شایسته سالاری» است و با وجود انسان افضل، تقدم و پیشوایی دیگران شایسته نیست.

علامه طباطبایی می گوید: امامت، والاتر و بالاتر از نبوت و رسالت و خلافت و مطاع بودن و وصی بودن یا ریاست دینی و دنیوی است. امامت به این است که انسان به گونه ای باشد که دیگران به او اقتدا کرده، گفتار و کردارش را بر طبق عمل و سخن امام، منطبق سازند و پیروی کنند. در قرآن غالباً وقتی سخن از امام و ائمه و امامت است، به عنوان قید توضیحی به دنبالش مفهوم هدایت را بیان می کند، آن هم هدایتی با امر خدا که از این «امر» الهی که ملکوت است که همراه اوست و امامت نوعی ولایت بر مردم است در کارهایشان، به نحو رساندن به مطلوب، نه تنها راهنمایی. این امامت را خدا در سایه «صبر و یقین» عطا می کند (سجده، آیه ۲۴)، پس امام باید انسانی صاحب یقین باشد که عالم

ملکوت برایش مکشوف باشد (ملکوت، آن بعد باطنی این جهان است، یعنی فراتر از جنبه ظاهری اش). این امامت در کسی خواهد بود که سرشتی پاک و سعید داشته باشد و امام باید از گناه و خطا معصوم باشد... از آنچه گفته شد، چند مسأله آشکار می شود: ۱- امامت، باید مجعول از سوی خداوند باشد. ۲- امام باید با عصمت الهی معصوم باشد. ۳- زمین که مردم در آن به سر می برند، هرگز خالی از امام حق نمی باشد. ۴- امام باید از سوی خدا تأکید شود. ۵- کارهای بندگان بر علم امام پوشیده نیست. ۶- امام باید به همۀ چیزیهایی که مورد نیاز مادی و معنوی مردم است، دانا باشد. ۷- امام در فضایل نفسانی، بالاتر و برتر از همۀ انسان های زمان خودش است.

آیة ولایت، اهل بیت، امام علی (ع)، غدیر، خلافت، فضایل اهل بیت، کتابشناسی غدیر، وصایت، ولایت.

امامت مفضول

از بحثهای جنجالی میان شیعه و سنی و طوایف مختلف این است که آیا با وجود «افضل»، کسی که فاضل یا مفضول است می تواند عهده دار امامت و خلافت شود؟ شیعه و اشاعره معتقدند امام باید افضل اهل زمان باشد و با وجود افضل، امامت برای دیگری منعقد نمی شود. این مسأله، بدیهی و عقلانی است، اما اهل سنت، زیدیه، مرجئه و گروهی از معتزله معتقد به صحت امامت مفضولند، به شرط آنکه مفضول به کتاب و سنت عمل کند. روشن است که این گرایش، برای تصحیح و مشروعیت بخشیدن به خلافت ابوبکر و عمر و عثمان است، زیرا افضلیت علی (ع) بر همه اصحاب پیامبر در همۀ فضایل، روشن است و صدها حدیث نبوی، نیز زندگی و گفتار خود آن حضرت، آن را ثابت می کند. ابن ابی الحدید نیز آن را قولی دیرین می داند و به اصحاب فراوانی نسبت می دهد و همۀ فضایل پیامبر خدا را برای علی بن ابی طالب هم ثابت می داند، بجز نبوت. وی با داشتن این اعتقاد و بیان صریح آن، باز هم در خطبۀ کتاب خود، خدا را می ستاید که مفضول را بر افضل مقدم داشت، به خاطر مصلحتی که تکلیف آن را اجاب کرد و می نویسد: «... وَ قَدَّمَ الْمَفْضُولَ عَلَيَّ الْأَفْضَلَ لِمَصْلَحَةٍ اِقْتَضَاهَا التَّكْلِيفُ». خود ابوبکر هم چنین عقیده ای داشت و خود را پیشوای مفضول می دانست، آنجا که گفت: «وَأَلَيْتُكُمْ وَ لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ»، بر شما ولایت یافتم در حالی که بهترین شما نیستم.

فضایل علی (ع)، قلته، اولین مسلمان، حدیث منزلت، لولا علی لهلك عمر، تفضیلیه.

امام خمینی(ره) و غدیر

حضرت امام خمینی (ره) به حق، یکی از احیاگران پیام و حقیقت غدیر در بُعد سیاسی است که با شناخت عمیق از مفهوم ولایت و امامت شیعی، با تشکیل جمهوری اسلامی و برپایی نظام دینی در ایران، هدف شیعه را در عصر غیبت امام معصوم تحقق بخشید و «ولایت فقیه» که تداوم ولایت امامان و حضرت رسول است، عینیت بخشید. امام خمینی(ره)، حکومت بر مبنای غدیر را اصیل می دانست و می فرمود: «در صدر اسلام در دو زمان، دو بار حکومت اصیل اسلام محقق شد، یک زمان رسول خدا (ص) و دیگر وقتی که در کوفه علی بن ابی طالب (ع) حکومت می کرد. در این دو مورد بود که ارزشهای معنوی حکومت می کرد، یعنی یک حکومت عدل برقرار و حاکم ذرّه ای از قانون تخلف نمی کرد.»

نگاه امام به غدیر، علاوه بر جوهرۀ ولایی آن، نگاهی سیاسی و حکومتی نیز بود. از سخنان فراوان او چند نمونه آورده می شود که دیدگاه او را نشان می دهد: «روز عید غدیر، روزی است که پیغمبر اکرم (ص) وظیفه حکومت را معین فرمود و الگوی حکومت اسلامی را تا آخر تعیین فرمود و حکومت اسلامی نمونه اش عبارت است از یک همچو شخصیتی که در همه جهات مهذب، بر همۀ جهات معجزات است و البته پیغمبر اکرم این را می دانستند که به تمام معنی کسی مثل حضرت امیرالمومنین (ع) نمی تواند باشد، لکن نمونه را باید نزدیک به یک همچو وضعی باشد از حکومتها تا آخر تعیین فرمودند.» و این یعنی همان شایسته سالاری و حکومت برترینها که در نهاد پیام غدیر نهفته است. نیز درباره عید غدیر و بعد مردمی و مکتبی آن فرمود: «عیدی است که خدای تبارک و تعالی به وسیله رسول اکرم (ص) برای اجرای مقاصد الهی و ادامه تبلیغات و ادامۀ راه انبیاء، حضرت امیرالمومنین (ع) را منصوب فرمودند.» و «امروز که روز غدیر است و از بزرگترین اعیاد مذهبی است، این عید، عیدی است که مال مستضعفان است، عید محرومان است، عید مظلوم جهان است» و در مورد اینکه غدیر خم یک حادثه خاص و مقطعی و ویژه آن

زمان نبود، می فرمود: «غدیر منحصر به آن زمان نیست، غدیر در همۀ اعصار باید باشد و روشی که حضرت امیر در این حکومت در پیش گرفته است، باید روش ملت‌ها و دست اندرکاران باشد... قضیۀ غدیر، قضیۀ جعل حکومت.»

و در اینکه حضرت علی (ع) به غدیر معنی و ارزش داد، فرموده است: «مسألۀ غدیر مسألۀ ای نیست که بنفسه برای حضرت امیر یک مسألۀ ای پیش بیاورد، حضرت امیر مسألۀ غدر را ایجاد کرده است. آن وجود شریف که منبع همۀ جهات بوده است، موجب این شده است که غدیر پیش بیاید. غدیر برای ایشان ارزش ندارد، آنکه ارزش دارد خود حضرت است که دنبال آن ارزش، غدیر آمده است... نصب حضرت امیر به خلافت، این طور نیست که از مقامات معنوی حضرت باشد، مقامات معنوی حضرت و مقامات جامع او این است که غدیر پیدا شود... حضرت امیر است که غدیر را به وجود آورده است. مسألۀ حکومت است، مسألۀ سیاست است، حکومت، عدل سیاست است، تمام معنای سیاست است.» و در اهمیت عید غدیر چنین می گوید: «این روز مبارک که از اعیاد بزرگ اسلام است و بر نصوص ما بالاترین عید است و نکته اش هم این است که این ادامۀ نبوت است، ادامۀ آن معنویت رسول الله است، ادامه آن حکومت الهی است، از این جهت از همۀ اعیاد بالاتر است.»

عید غدیر خم، ولایت فقیه، حکومت علوی، عدل علی (ع)

امام زاده

به معنای فرزند امام. در اصطلاح شیعی به کسانی گفته می شود که فرزند با واسطه یا بی واسطه یکی از ائمه معصومین (ع) باشند. اغلب چنان است که مدفن آنان به صورت بقعه ای ساخته و آراسته می شود و به عنوان مزار متبرک و مورد احترام و توجّه مردم در می آید. اینگونه امام زادگان در سراسر ایران پراکنده اند و اغلب آنان از سادات حسنی، یا حسینی، یا موسوی اند که یا به علت مبارزه با حکومت عباسیان تحت تعقیب بوده اند که به علت علاقه ایرانیان به فرزندان ائمه، به این کشور آمده و در جاهای مختلف ساکن شده و از دنیا رفته اند. برای آشنایی با امام زادگان مدفون در ایران به منابع تاریخی مراجعه شود.

امام زمان (عج)

امام دوازدهم شیعه، حضرت مهدی صاحب الزمان (عج)، فرزند امام حسن عسگری، که حجّت الهی و امام زنده و معصوم و غایب است و روزی ظهور خواهد کرد و جهان را پر از عدل و داد خواهد ساخت. بحث مهدویت و عقیده به امام زمان در منابع اسلامی و روایات فراوان آمده و اختصاص به شیعه هم ندارد، بلکه عقیده ای اسلامی است و راویان اهل سنت و مؤلفان عامّه نیز احادیث آن را نقل کرده و در مورد او کتابهای متعدّد نوشته اند. او قائم آل محمد، موعود منتظر، بیقۀ الله، اباصالح، خاتم الأوصیاء، آخرین حلقه از سلسله امامان و ذخیرۀ الله است. پیامبر خدا (ص) فرمود: «الْمَهْدِيُّ مِنْ وَدِيِّ، أَسْمُهُ أَسْمَى وَ كُنْيَتُهُ كُنَيْتِي، أَشْبَهُهُ النَّاسُ بِي خُلُقًا وَ خُلُقًا...»، مهدی (عج) از فرزندان من است، نام او نام من و کنیۀ او کنیۀ من است و در خلقت و اخلاق، شبیه ترین مردم به من است.

حجّت شناسی، رجعت، امامت، اولوالامر.

امام شناسی

امام، حجت خدا بر مردم است. قولی و فعل او برای امتّ سند است. امام حق، هادی مردم است و شناخت امام و حجّت الهی یک تکلیف است. این یک وظیفۀ مسلمانی در هر زمان است و بدون آن، نه اعمال پذیرفته است، نه راه بی امام، به حق و سعادت می رساند. در منابع روایی عنوان «کتاب الحجّه»، ضرورت و اهمیت و آثار امام شناسی و تبعیت از او را بیان می کند. احادیث متعدّدی بر این مضمون است که هر که

بمیرد و امام زمان خود را شناسد به مرگ جاهلی مرده است. مصداق امام هم ائمه معصوم از اهل بیت پیامبر خدایند که معرفت و اطاعتشان لازم است و اهمیت امام شناسی مثل پیغمبر شناسی و خدانشناسی است. در حدیث است: «لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَعْرِفَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْأُمَّةَ كُلَّهُمْ وَ أَمَامَ زَمَانِهِ وَ يَرُدَّ إِلَيْهِ وَ يَسَلِّمَ لَهُ.» که می رساند ایمان درست، در سایه شناخت خدا و رسول و امامان و امام زمان و تسلیم بودن در برابر اوست.

با معیارهایی که در قرآن و حدیث پیامبر برای امامان راستین و وصی رسول خدا بیان شده است، انطباق آن اوصاف و شرایط بر ائمه پیموده اند، به خطا رفته اند و آنان که توفیق این معرفت را داشته اند، به سعادت می رسند. رسول خدا (ص) فرمود: «مَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بِمَعْرِفَةِ أَهْلِ بَيْتِي وَ لَا يَتِيهِمْ فَقَدْ جَمَعَ اللَّهُ لَهُ الْخَيْرَ كُلَّهُ.» بر هر کس خداوند منت نهد و معرفت خاندان من و ولایتشان را به او ارزانی دارد، همۀ خیر را برای او فراهم آورده است. امام صادق (ع) نیز در لزوم این «امام شناسی» و معذور نبودن مردم در نشناختن امام فرمود: «نَحْنُ الَّذِينَ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَنَا، لَا يَسَعُ النَّاسَ إِلَّا مَعْرِفَتُنَا وَ لَا يَعْزُرُ النَّاسَ بِجَهَالَتِنَا...»

از این رو در برخی دعاها از خدا می خواهیم که این حجت شناسی را نصیب ما سازد، چون بدون آن گمراه می شویم «اللَّهُمَّ عَرَفْنِي حُجَّتَكَ...».

امام علی (ع)، علی بن ابی طالب

امام نور، امام نار

امام به معنای پیشوا و مقتدا و پیشرو است، هر کس که به او اقتدا کنند، یا انسانی که به سخن و عمل او اقتدا می کنند، یا کتابی است که مورد عمل قرار گیرد، یا چیزی جز اینها، چه حق باشد، چه باطل. پس در معنای امام، پیشوایی یا الگویی نهفته است، چه در راه حق باشد یا باطل، در طاعت باشد یا معصیت. از این رو در قرآن کریم، هم از امامانی یاد شده که هدایتگر به راه حق و خداوند: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا» «امام نور»، هم از امامانی که دعوت کننده به سوی آتش و «امام نار»ند: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ». هم قرآن به اطاعت از اولی الامر فرمان می دهد که در خط خدا و رسولند و امام هدایت اند، هم فرمان جهاد برضد «ائمه کفر» می دهد که پیمان شکنند: «فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ». و هر گروهی پیشوایی دارند و در قیامت با پیشوای خود محشور می شوند: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ».

مولوی هم وقتی سخن از جذب و انجذاب هر چیزی با امر مناسب خویش سخن می گوید و اینکه باطل را باطلان و باقی را باقیان به سوی خود می کشند، می گوید:

ناریان مر ناریان را جاذب اند نوریان مر نوریان را طالب اند

امام صادق (ع) به نقل از نوشته پدر بزرگوارشان، امامان را بر دو نوع می داند: امام هدایت و امام گمراهی و دلیل نوری و ناری بودن اینگونه پیشوایان را مقدم داشتن حکم و فرمان خدا بر حکم و فرمان خود و به عکس بر می شمارد و از ویژگیهای پیشوای گمراهی، هوی پرستی و مخالفت با احکام خدا در قرآن کریم برمی شمارد: «قَرَأْتُ فِي كِتَابِ أَبِي: الْأَيْمَةُ هِيَ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِمَامَانِ: إِمَامٌ هُدَى وَ إِمَامٌ ضَلَّالٌ، فَأَمَّا الْأَيْمَةُ الْهُدَى فَيَقْدُمُونَ أَمْرَ اللَّهِ قَبْلَ أَمْرِهِمْ وَ حُكْمُ اللَّهِ قَبْلَ حُكْمِهِمْ وَ أَمَّا الْأَيْمَةُ الضَّلَّالُ فَإِنَّهُمْ يَقْدُمُونَ أَمْرَهُمْ قَبْلَ أَمْرِ اللَّهِ وَ حُكْمُهُمْ قَبْلَ حُكْمِ اللَّهِ، أَتْبَاعًا لِأَهْوَائِهِمْ وَ خِلَافًا لِمَا فِي الْكِتَابِ.» و در سخن دیگری آن حضرت از دو گونه امام یاد می کند: برّ و فاجر که همان امام نور و نارند.

امیرالمؤمنین (ع) بهترین بندگان خدا را «امام عدل» می داند: «إِنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ إِمَامٌ عَادِلٌ ...» و بدترین مردم را نیز «امام جائر» می داند که هم خود گمراه است، هم دیگران را به گمراهی می کشاند: «إِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَ ضُلَّ بِهِ» و از ابلیس که در برابر فرمان خدا

گردن کشی کرد و حاضر نشد برای آدم سجده کند، به عنوان «امام المتعصبین» یاد می کند و در جای دیگر، پیشوای هدایت و پیشوای گمراهی را یکسان نمی داند: «فَأِنَّهُ لَأَسْوَأُ إِمَامٍ الْهُدَىٰ وَ إِمَامٍ الرَّدَىٰ».

در نگاه علی (ع) نیز امام نور و امام نار هست، خود را امام حق می داند و معاویه را امام باطل و گله مندانه از یارانش، می فرماید: «... بِمَعْصِيَتِكُمْ إِمَامَكُمْ فِي الْحَقِّ وَ طَاعَتِهِمْ إِمَامَهُمْ فِي الْبَاطِلِ»، با این وضع که سپاه شام در راه باطل خود متحدند و شما در راه حق خویش پراکنده، آنان در باطل، امام خود را پیروی می کنند و شما امام خود را در مسیر حق نافرمانی می کنید، بیم آن می رود که آنان غلبه کنند و قدرت را از شما بگیرند. در جای دیگر، پیش بینی می کند که با عهدشکنیها و اختلافات، برخی از قدرت طلبان دوره تشکیل شورا، پیشوا و رهبر گمراهان و پیرو جاهلان باشند: «... حَتَّىٰ يَكُونَ بَعْضُكُمْ أُمَّةً لِّأَهْلِ الضَّلَالَةِ وَ شَيْعَةً لِّأَهْلِ الْجَهَالَةِ».

امامت.

امامیه

به شیعیان و پیروان اهل بیت که به امامت بلافصل امیرالمؤمنین (ع) عقیده دارند و امامت را منصب الهی می شمارند که با نصب الهی و نصّ خدا و رسول تعیین می شود «امامیه» گفته می شود. شیخ مفید گوید: امامیه معتقد به وجوب امامت و عصمت و نصّ اند و از آن جهت به نام خوانده می شوند که به همه این اصول معتقدند و هر که همۀ اینها را معتقد باشد، امامی است. مبنای این عقیده، آیات قرآن و احادیث رسول است و در «امام»، شرایطی همچون عصمت، نصّ، اعلم و افضل بودن و ... قائلند و امامت را در فرزندان علی (ع) می دانند و به امام غایب منتظر عقیده دارند. چون محور این بر این عقیده به انتصابی بودن امام از سوی خدا و رسول است، نه انتخاب مردم و امامت را با نصّ خاص می دانند نه رأی دیگران، به پیروان این اعتقاد امامیه گفته اند. دهخدا می نویسد: «امامیه، نام عموم فرقه هایی که به نصّ جلی، علی بن ابی طالب را جانشین پیغمبر اسلام می دانند و معتقدند که امامت در فرزندان علی باقی است و دنیا هیچ گاه از امام خالی نیست و منتظرند که یکی از علویان در آخرالزمان ظهور و خروج کند و دنیا را پر از عدل و داد و قسط کند. در مقابل اینان، اهل سنت و جماعت پس از پیغمبر، امر خلافت را به شورای مسلمانان و تصویب آنان منوط می دانند». البته در امامیه نیز مثل مذاهب دیگر اسلام، فرقه های مختلفی وجود دارد که کامل ترین آنان «امامیۀ اثنی عشریه» است.

تشیع، شیعه شناسی، امامت غدیر.